

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
سردبیر: آرش کمانگر شماره 246 یکشنبه 28 فروردین 1384 17 آوریل 2005

**به استقبال اول ماه مه، روز همبستگی
اردوی متحد کار بر علیه سرمایه بشتابیم**
در صفحه 13



**بیانیه 565 نفر و " انقلاب مخملی "
شهاب برهان**

پیش از این، در نوشته ای با عنوان " تازگی و ویژگی بیانیه 565 نفر " به این موضوع اشاره کردم که بخش هایی از اپوزیسیون بورژوازی حکومت اسلامی بطور حساب شده می کوشند طومار نویسی را بمثابة جایگزینی بر همه اشکال مبارزه بقصد مهار جنبش های مستقل توده ای در جامعه جا بیاندازند؛ و بیانیه تحلیلی 565 نفر هم در همین راستا، با جمع آوری امضا، خواستار آن شده است که حکومت به رای و اراده ملی گردن نهد.
بقیه در صفحه 4

**" ولفوفیتس" (مشاور رامزفیلد و تنوریسین
نئو محافظه کاران) رئیس بانک جهانی شد !!**

نوشته: **الیاس عاقل**
ترجمه: **احمد مزارعی**

جورج بوش همچنان میکوشد تا با گمردن اطرافیان خود بر پستهای مهم مالی و سیاسی بین المللی، امپراتوری آمریکا را گسترش دهد. تعیین " جان بولتون" بعنوان سفیر آمریکا در سازمان ملل با این هدف انجام گرفت زیرا " بولتون" عقیده دارد که سازمان ملل برای آن تشکیل شده تا به اهداف دولت آمریکا خدمت کند، سپس انتخاب " یول ولفوفیتس" به ریاست بانک جهانی در راستای چنین اهدافی انجام گرفته است.
بقیه در صفحه 11

**" انتخابات " ریاست جمهوری و
سردرگمی اپوزیسیون اصلاح طلب !!**



با نزدیک تر شدن زمان برگزاری " انتخابات " ریاست جمهوری اسلامی ایران (27 خرداد 84) ، نه تنها جناحها و باندهای حکومتی به جنب و جوش افتاده اند ، بلکه در صفوف اپوزیسیون راست و رفرمیست نیز که قسم خورده اند بنام پرهیز از قهر و خشونت و مساوی پنداشتن انقلاب با آن ، تا آخرین لحظه با سرنگونی رژیم اسلامی توسط جنبش های اجتماعی مردم کشورمان ، مخالفت ورزند ، بحث ها و رایزنی های گسترده ای برای اتخاذ " تاکتیک مناسب" آغاز شده است .

بقیه در صفحه 2

یادداشتی بر " نقد " آقای بیژن حکمت !

امیرجوهری لنگرودی amirjavaheri@yahoo.com

" دیگر کالای رادیکالیسم ضد لیبرال در میان نسل جوان خریداری ندارد و اینگونه موضعگیری ها بیشتر به باستانشناسی چپ ایران تعلق دارد " (مقاله بیژن حکمت ، با عنوان : بیانیه ۵۶۵ نفر و نقد های بی عیار، سایت عصر نو) درست خواندید، اشتباه نکردید . این افاضات بیژن حکمت است . من این کشف ؛ باستان شناسانه ؛ را به ایشان تبرک می گویم !
بقیه در صفحه 8

ریشه های نافرمانی ترکیه در کجاست؟

جمشید پدram
ص 12

" انتخابات " ریاست جمهوری و

آنها اگر چه هنوز به راهکار مشترکی دست نیافته اند ، اما بسیاری از آنها متفق القولند که " تحریم انتخابات " تاکتیکی انفعالی و صرفاً سلبی محسوب می شود ، حال آنکه " اپوزیسیون " متکی بر پراگماتیسم و " رئال پلیتیک " در عرصه سیاست ، همواره باید در فکر راهکارهای واقع بینانه و ایجابی باشد. انتخاب میان بد و بدتر، عصاره اندیشه آنها در تمامی اعصار محسوب می شود.

نخستین بحث ها در این زمینه، سال گذشته موقعی آغاز شد که آقای شمس الواعظین (یکی از روزنامه نگاران وابسته به جبهه دو خرداد) طی تحلیلی با اشاره به عدم موفقیت آقای خاتمی در دوران ریاست جمهوری هشت ساله اش و عدم امکان موفقیت و کارایی هر کاندید دیگر اصلاح طلب در چهار ساله آتی ، ابراز عقیده کرد که منافع " جبهه اصلاحات " در آن است که از گزینه رفسنجانی دفاع کند، زیرا او از امکاناتی برخوردار است که او را قادر به ایستاده گی در مقابل محافظه کاران افراطی جهت مختق تر کردن فضای سیاسی کشور می نماید . این پیشنهاد " مشعشعانه " ، در دهان برخی از اصلاح طلبان درون و بیرون از حکومت، آب راه انداخت. از جمله شورای مرکزی اتحاد جمهوریخواهان ایران طی نشستی در دو ماه پیش ، که گزارش آن در سایت " عصر نو " منعکس شد (و نه در سایت اصلی مدافع این جریان) و بعد از چند روز نیز - به دلایل نامعلوم بر داشته شد. ضمن بی خاصیت و انفعالی خواندن سیاست تحریم کامل انتخابات، به بحث در مورد گزینه های دیگر پرداختند.

دفاع از نامزدی آقای معین ، معرفی یک نامزد سمبولیک و مستقل و دفاع احتمالی از رفسنجانی در برابر کاندیداهای محافظه کارتر رژیم، الטרناٹیوهای بودند که این جریان اصلاح طلب ، پیش روی خود قرار میداد و جالب اینکه بغیر از چند خانم عضو این شورای مرکزی که بر ماهیت ضد دمکراتیک انتخابات، تاکید داشتند، اکثریت اعضا انتخاب میان بد و بدتر را تنها سیاست واقع گرایانه و عاقلانه میدانستند.

اکنون موجی از فعالین شناخته شده اپوزیسیون اصلاح طلب- و از جمله بخش قابل توجهی از امضاء کنندگان " فراخوان ملی رفراندوم " و " بیانیته تحلیلی 565 نفره " - بر خلاف حتی تحلیل ها و ادعاهای یکساله اخیرشان مبنی بر بن بست پروژه اصلاح و استحاله رژیم، و عدم امکان دستیابی به دمکراسی در چهار جوب قانون اساسی موجود، مجدداً " فیل شان یاد هندوستان " یعنی بازی در بساط قدرت حاکم کرده و با " چپ روانه و منفعلانه و بچه گانه " ارزیابی کردن سیاست تحریم انتخابات پوشالی رژیم، هر یک با ذکر دلایلی یکی از سه گزینه " عاقلانه " فوق الذکر را پیشنهاد می کنند.

البته بغیر از سه گزینه - حمایت از " معین "، معرفی نامزد مستقل و حمایت از رفسنجانی- برخی از تحلیل گران اصلاح طلب نیز وجود دارند که ضمن اتویپا و آرمان گرا خواندن سیاست تحریم، در صورت عدم کارایی سه گزینه مذکور، " به هر حال برای نشان دادن مشارکت مردم در روند دمکراسی !!! " از گزینه انداختن رأی سفید و یا باطله در صندوقهای رأی نیز بنوعی حمایت می کند. برای نمونه رجوع کنید به مصاحبه آقای " مجید محمدی " (از نویسندگان سایت گویا) با تلویزیون 24 ساخته و ماهواره ای " آپادانا " در تاریخ 14 آوریل 2005 .

کسی نبود از این " تحلیل گر خلاق " بپرسد که وقتی مردم میتوانند با بایگوت انتخابات پوشالی و ارتجاعی رژیم ، به کلیت آن " نه " بگویند، چرا باید از طریق آرای باطله که به هر حال نشانه نوعی مشارکت است، اینکار را بکنند؟ بخصوص که این مسئله سبب بالا رفتن درصد کل شرکت کننده گان و سوء استفاده تبلیغاتی رژیم خواهد شد !

در این میان برخی از " اصلاح طلبان ساختار شکن " اگر چه به ماهیت ضد دمکراتیک انتخابات باور دارند و تکرار پروژه شکست خورده حمایت از کاندیداهای دو خردادی را نیز رد می کنند، اما از آنجا که تاکتیک تحریم را " انفعالی " و یا " انقلابی " میدانند توصیه می کنند که اپوزیسیون دمکرات در یک اجماع عمومی، از یک شخصیت سیاسی معروف، مستقل و سکولار دفاع کند یعنی او را نامزد سمبولیک خود نماید. از جمله آقای حسین باقر زاده طی مقاله ای در سایت ایران امروز ، آقای امیر انتظام را برای این منظور پیشنهاد می کند. این " راهکار " چند گیر اساسی دارد :

نخست اینکه در " بازار سیاست " هر کس خود را شخصیت مهمی میداند و معلوم نیست حاضر به کنار رفتن به نفع آقای امیر انتظام شود. ثانیاً آقای باقر زاده از طریق چه مکانیزمی میخواهد اجماع " اپوزیسیون دمکرات " را حول حمایت از نامزدی عباس امیر انتظام فراهم کند؟ ثالثاً این دو- دو تا چهار تاست که شورای نگهبان کاندیداتوری چنین نامزد مستقل، دمکرات و سکولاری را تحمل نخواهد کرد و بر مبنای بیلان رژیم اسلامی، شانس تحقق آن مساوی با صفر است . رابعاً ، وقتی این مسئله مسجل است یعنی نامزد مذکور در لیست نهایی و تانید شده شورای نگهبان قرار نخواهد گرفت، آنگاه صورت مسئله از سوی این بخش از اپوزیسیون هنوز پاسخ خود را نگرفته است ، و آن اینکه بالاخره در روز " انتخابات " تاکتیک این بخش از اپوزیسیون چه خواهد بود؟ اینجاست که " عاقلان " این طیف ضمن کمدی خواندن پیشنهادهای چون " رأی سفید " و " نامزد مستقل " ، از دو گزینه باقی مانده : یعنی حمایت از کاندیدای اصلاح طلبان و یا حمایت از رفسنجانی، یکی را پیشنهاد می کنند. البته میدانیم که " جبهه دو خرداد " بعد از اینکه در جلب رضایت حسین موسوی برای اعلام نامزدی خود ، به موفقیت نرسید، عملاً بر سر معرفی یک کاندید واحد ننوانست به وفاق برسد و احزاب و گروههای عضو آن، هر یک از کاندیدای معینی دفاع می کنند. مثلاً در حالیکه حزب مشارکت و سازمان

* با ما ارتباط بگیرید *

سر دبیر هفته نامه

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.com

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند .

مجاهدین انقلاب اسلامی از " معین " حمایت می کنند، مجمع روحانیون مبارز از کروی و حزب کارگزاران از رفسنجانی حمایت می نمایند. این چند دسته گی در میان نامزدهای مختلف طیف محافظه کار نیز دیده می شود. مثلاً در حالیکه اکثریت " ائتلاف نیروهای انقلاب اسلامی " از لاریجانی و " حزب آباد گران " از " احمدی نژاد " (شهردار فعلی تهران) حمایت می کنند، عناصر محافظه کاری مثل توکلی ، ولایتی و قالیباف (که به همین منظور از فرماندهی نیروی انتظامی استعفاء داده) نیز آماده گی خود را برای شرکت در رقابتهای انتخاباتی اعلام داشته اند.

در چنین بازار مکاره ای ، برخی از افراد اپوزیسیون اصلاح طلب معتقدند چنانچه انتخابات به دور دوم کشیده شد و رقابت اصلی بین رفسنجانی و یکی از کاندیداهای ائتلاف محافظه کاران بود ، باید " دماغ خود را گرفت و به رفسنجانی رأی داد " !!

بدین ترتیب ثابت شد که اگر چه طیف های گوناگون اپوزیسیون رفرمیست در یکی دو ساله اخیر اعتراف به شکست و بن بست پروژه اصلاح رژیم از درون، نموده بودند و در همین راستا بقول آقای بیژن حکمت در برابر دو گزینه: استحاله رژیم و سرنگونی رژیم، به راه حل های مسالمت آمیزی نظیر " فراخوان ملی رفراندوم برای تغییر قانون اساسی " و "بیانیه تحلیلی 565 نفر" از جمهوریخواهان داخل کشور برای ترغیب رژیم به " گردن گذاشتن " به دموکراسی روی آورده بودند ، در یک فراز سیاسی جدید ، همه دعای خود را از یاد میبرند و به " سیرت " مماشات طلبانه خود باز میگردند. بیخود نبود که آقای فرخ نگهدار (یکی از حرفه ای ترین دولت داران صحنه سیاست ایران) در موقع مخالفت با طرح رفراندوم ملی (از یک موضع راست) ابراز عقیده کرده بود که نباید هنوز بازی در بساط بالانیاها را خاتمه شده تلقی کرد و استفاده از " ظرفیتهای قانون اساسی موجود " و از جمله " انتخاباتهای " جمهوری اسلامی را به فراموشی سپرد. اکنون بخشی از منتقدین آقای نگه دار در طیف حامیان رفراندوم ساختار شکن با اعلام این مسئله که " رفراندوم " مقوله ای از جنس استراتژی است و نباید آنرا با تاکتیک و مصالح روز (حلوائی نقد " انتخابات ") عوضی گرفت، خواهان تکرار همان بن بست و سیاست شکست خورده حمایت از این یا آن کاندیدای وفادار به قانون اساسی رژیم ولایت فقیه هستند.

قدیمی ها می گفتند : " گریه مرتضی علی را هر جور به هوا پرت کنی، با دو پا بر زمین فرود می آید " ظاهراً رفرمیستهای ما نیز هر بلانی بر سر تاکتیکها و سیاستهای مماشات طلبانه شان فرود آید ، باز حاضر به تکرار آن هستند. ماهیت سیاسی آنها به ایشان اجازه نمیدهد که نگاهشان را از " بالانیاها " بسوی " پانینی ها " (یعنی توده ها) بچرخانند ، زیرا هویت طبقاتی شان به آنها حکم می کند که از انقلاب اجتماعی مردم و نافرمانی مدنی آنها بیشتر از عواقب ناشی از تداوم حاکمیت ارتجاع بترسند.

» سردبیر « 16 آوریل

بیانیه 565 نفر و

گرایش لیبرالی یا نئو لیبرالی طرفدار آمریکا یا مستعد نزدیکی به آن، در کشورهایی است که عدم مقاومت خشن و خونین حکومت در آن ها قابل تصور است. هدف عمومی و اقتصادی این انقلابات، کنار زدن دیکتاتوری هائی است که در برابر خصوصی سازی کامل سرمایه داری دولتی، سلطه بازار آزاد و نئولیبرالیسم اقتصادی و گردن نهادن به دیکتاتوری جهانی شرکت های فراملیتی و فرار گرفتن در مدار آمریکا - به هر دلیل و انگیزه ای - مانع تراشی می کنند؛ و یا نسبت به رقبایشان ناتوان تر از انطباق با چنین تحولاتی هستند.

در کنشکاش و رقابتی که بین قطب های سرمایه داری بر سر توسعه مناطق نفوذ و سلطه شان در جهان در جریان است، آمریکا توانسته است از طریق نفوذ و کمک و حمایت پنهان و آشکار از اپوزیسیون های حائز شرایط فوق در برخی کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه، از "انقلاب های مخملی" در آن کشورها بعنوان یکی از راه های در آوردن کشورهای اقمار سابق شوروی و متحدین نسبی روسیه فعلی به حیطه نفوذ و سلطه خود استفاده کند. هم اکنون آمریکا به پشت جبهه و ستاد طراحی، کمک های مالی، سیاسی و تبلیغاتی؛ و حتا سازماندهی و کارگردانی عملیاتی "انقلاب های مخملی" و به مرجع تأیید و پشتیبانی برای اپوزیسیون نئو لیبرال در این گونه کشورها تبدیل شده است. به این دلیل در مواردی اصطلاح کودتای مخملی خیلی به واقعیت نزدیک تر است تا "انقلاب مخملی"! (1)

دومین شاخص اصلی این است که مقاصد سیاسی و اقتصادی یاد شده، در لفاظیه "دفاع از دموکراسی و حقوق بشر" و "توسعه اقتصادی" پوشانده می شود تا دلیل واقعی ی در افتادن با حکومت کتمان شده، و علت آن برای افکار عمومی مردمان کشور مربوطه، مخالفت با دیکتاتوری و دفاع از حقوق بشر و حل مشکلات اقتصادی مردم وانمود شود.

سومین شاخص، وجود متحدی سیاسی یا لا اقل یک گرایش لیبرال مستعد به نزدیکی و همکاری با آمریکا در داخل است که در عین همسویی با اهداف یاد شده، از قابلیت پرچمداری مبارزه کژدستی علیه دیکتاتوری و برای حقوق بشر برخوردار بوده و آلترناتیوی را برای جایگزینی حکومت در دسترس بگذارد. این آلترناتیو، باید حتی المقدر مورد قبول طیف هرچه وسیع تری از جریانات سیاسی مخالف حکومت باشد تا بتواند بعنوان سخنگوی ملت و مدافع "منافع ملی" به رسمیت شناخته شود.

چهارمین شاخص - که "انقلاب مخملی" به اعتبار آن چنین نامیده می شود - این است که برای بر کناری حکومت، از توده های مردم هیچ حرکت مستقل و کنترل نشده ای سر نزنند و آنان ناراضی خود را با آرامش و تحت فرمان رهبری اپوزیسیون، به نمایش بگذارند. ("انقلاب های مخملی در کریدورهای قدرت صورت گرفته اند، نه در خیابان". - وادیم دیوانوف - Vermeya Novosty ؛ 3 فوریه 2005). اگر هم تحمیل تماشگرگی و انفعال به مردم ممکن نبود، مبارزات و حرکات آنان در راستای اهداف رهبری اپوزیسیون جهت داده شوند. این امر مطلقاً ضروری است تا در جریان تغییر حکومت، ابتکار عمل به دست مردم نیفتد؛ کنترل کامل آنان در دست رهبری اپوزیسیون بماند؛ به خواست های رادیکال سیاسی و مطالبات اجتماعی و طبقاتی مردم امکان بروز داده نشده و همه آن ها به "منشور حقوق بشر" حواله داده شوند و همه انگیزه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم، در مبارزه با خودکامگی و فساد حاکمان وقت خلاصه شوند؛ و در یک کلمه، جایگاهی حاکمان، به فراروئی ی یک دموکراسی حقیقی و اقتدار توده ای از پائین؛ و به مخالفت با خودکامگی سرمایه و دیکتاتوری جهانی شده بازار آزاد؛ و به مخالفت با آمریکا و مداخلات امپریالیستی منجر نشود. انتقال کنترل شده قدرت، اساس آن چیزی است که "دموکراسی کنترل شده" نامیده می شود.

مقاصد یاد شده در این شاخص نیز طبعاً باید از دید و فهم مردم پنهان بمانند و از این رو، همه آن ها باید در لفاظیه "مخالفت با آشوب و خشونت" پیچانده شده و بعنوان "مبارزه متمدانه و دموکراتیک" به خورد مردم داده شوند.

پنجمین شاخص، نقش اساسی - و در مواردی تعیین کننده - فشار خارجی برای پائین کشیدن حکومت است. به هر اندازه که مبارزه مستقل، متشکل و سازمان یافته توده ای غائب باشد؛ و به هر اندازه که "رهبری اپوزیسیون" در جلوگیری از شکل گیری چنین

در نوشته دیگری با عنوان "خواست های بیانیه 565 نفر، خواست های اکثریت مردم نیست"، نشان دادم که خواسته های بیانیه، ربطی به منافع و خواست های اکثریت مردم ایران ندارند؛ و بیانیه با حفظ شالوده ها و بنیادهای اساسی وضع موجود، تنها می خواهد که حاکمان انتصابی از مسند حکومت کنار بروند تا همین نظم اقتصادی و اجتماعی، با مدیریت کارشناسانه تر اداره شود.

در ادامه دو نوشته یاد شده، می خواهم روی این موضوع تأمل کنم که مخاطبان بیانیه 565 نفر چه کسانی هستند و پیام بیانیه به هریک از آنان چیست.

عقلانیتی در کار است!

میان تجربه هشت ساله بعد از دوم خرداد و درخواست آن که حاکمیت انتصابی به رای و اراده ملی گردن نهد، تناقضی حل ناشدنی وجود دارد؛ همان تناقضی که در "فراخوان ملی فرزانم"، میان حرکت از اصلاح ناپذیری رژیم، و توقع برگزاری فرزانم ساختار شکن توسط حکومت وجود داشت. در آن مورد، زیر فشار انتقادات، با گفتن این که "هر بچه مدرسه ای هم می داند که حکومت استبدادی تن به چنین فرزانمی نخواهد داد"، به این تناقض اعتراف کردند؛ ولی از پاسخ به این که مجری فرزانم که خواهد بود، خود داری کردند.

اگر به این واقعیت توجه کنیم که بیانیه 565 نفر را هم مثل فراخوان ملی فرزانم، نه "بچه مدرسه" ای ها، بلکه "فرهنگدانان" و "نخبگان" نوشته اند، در آنصورت نباید در عقلانیتی که در آن نهفته است، تردید کنیم. همانطور که فراخوان دهندگان فرزانم ملی از پاسخ به این سؤال اساسی که فاعل فرزانم چه نیرویی خواهد بود، بالاخره طفره رفتند، نویسندگان "بیانیه تحلیلی" هم عمد دارند این موضوع را که چه قدرتی حاکمان انتصابی را به گردن نهادن به خواسته های بیانیه مجبور خواهد کرد، مسکوت بگذارند. قطعاً آنان بچه مدرسه ای نیستند که گمان کنند حاکمیت انتصابی صرفاً بخاطر درخواست آنان، خود را از طومار امضاها حلق آویز خواهد کرد. خودشان خوب می دانند که با عریضه نویسی، این حکومت را نمی توان وادار به پذیرش چیزی کرد. پس حکمت و معنای مورد نظر نویسندگان بیانیه از "گردن نهادن به رای و اراده ملی" چیست و چرا آن را "فرصت و راهکار حتمی و نهائی" دانسته اند؟ اصلاً آنان با انتشار چنین طوماری به دنبال چه هستند و انتظار دارند که با این کارشان چه اتفاقی در صحنه سیاسی ایران بیافتد؟

نویسندگان بیانیه تحلیلی هم مثل فراخوان دهندگان "فرزانم ملی"، درست همین نکته را بطور سنجیده و حساب شده کتمان می کنند و نمی خواهند در باره آن حرفی زده شود. آنان از هر چیزی مثل "حقوق بشر" و "راه"، "سربلندی"، "مفاخر ملی" و "فرهنگ اصیل خانواده ایرانی" حرف می زنند، تا حرف اصلی را که می خواهند مردم را به کجا ببرند، نزنند. مهم ترین مسئله ای که باید برای مردم روشن شود، همین است.

اگر شکل این حرکت، مخاطبان بیانیه، و پیام هائی را که به هریک از آن ها می دهد کنار هم ببینیم، و این مجموعه را در فضای سیاسی منطقه ای و جهانی کنونی نظاره کنیم، می بینیم که این بیانیه هم جزئی از تلاش هائی است که در اپوزیسیون حکومت اسلامی برای راه اندازی یک به اصطلاح "انقلاب مخملی" در ایران صورت می گیرد.

ابتدا ببینیم شاخص های اصلی "انقلاب های مخملی" کدام اند تا بعد ببینیم بیانیه 565 نفر تا کجا با این شاخص ها انطباق دارد.

شاخص های اصلی "انقلاب های مخملی"

اولین شاخص "انقلاب های مخملی" که بعد از پایان جنگ سرد اتفاق افتاده اند، از لحاظ سیاسی روی کار آمدن حکومت های با

بیانیه 565 نفر و ...

مخاطبان خارجی

بیانیه صد البته مخاطبین خارجی هم دارد. قدرت ها و مراکز که "انقلاب های مخملین" را از خارج کارگردانی، و با تحریر و تقویت می کنند، پیام ها و اشارات مهمی را می توانند از بیانیه بگیرند. از جمله:

تلاشی برای ایجاد یک آلترناتیو در بیرون از حکومت، از " شخصیت ها " و " نخبگان " داخل ایران صورت می گیرد و باید آن را به حساب آورد و به بازی گرفت.

این " آلترناتیو"، در برابر یک دموکراسی حقیقی و از پائین عمل می کند و خواهان تغییرحکومت ایران از بالا و با فشار خارجی بدون قدرت گیری مردم است.

این " آلترناتیو"، منشور حقوق بشر و ملحقات آن را بعنوان جایگزین همه مطالبات مردم و ضامن تحقق آن ها، و مسالمت جونی را بعنوان تنها راه دستیابی به این مطالبات تبلیغ می کند.

این " آلترناتیو"، هیچ نقدی به سرمایه داری ندارد و به دنبال " توسعه پایدار " آن است؛ به سیاست های امپریالیستی و به سیاست های جهانی دولت آمریکا و طرح های آن در قبال خاور میانه اعتراضی ندارد؛ مخالف جهانی شدن نئولیبرالی نیست، بلکه یکی از پایه های مخالفت اش با حاکمیت انتصابی، ناتوانی آن در ادغام سریع و تام و تمام ایران در بازار آزاد سرمایه جهانی و پذیراندن ایران به عضویت سازمان جهانی تجارت است.

این " آلترناتیو"، خواهان آن است که حاکمیت انتصابی جای خود را به حکومتی انتخابی بدهد و خواستار آن است که حکومت به این خواست گردن نهد. ولی این آلترناتیو از مردم دعوت نمی کند که برای واداشتن حکومت به گردن نهادن به این خواست، متشکل شوند، خود را سازمان دهند، متحد شوند، پا به میدان بگذارند و با نیروی خود حکومت را براندازند؛ بلکه برعکس، آنان را دعوت به پرهیز از " نا آرامی و آشوب " کرده و در باره این که این فشار برای گردن نهادن، از کجا بر حاکمان انتصابی وارد خواهد شد، به دقت رازداری می کند.

این " آلترناتیو"، از طیف های رنگارنگی از مخالفان تشکیل می شود و استعداد آن را دارد که بعنوان سخنگوی ملت و مدافع " منافع ملی " به رسمیت شناخته شود (" طیف امضاء کنندگان بیانیه گسترده تر از همیشه بوده است. در اینجا با افراد و نمایندگان از افق های فکری گوناگون مواجهیم که از یکسو به جبهه ملی، حزب ملت ایران، حزب ایران، حزب مردم ایران، جبهه دموکراتیک (حشمت الله طبرزدی)، کانون نویسندگان، و از دیگر سو به ملی - مذهبی ها، حزب جامعه مدنی، دفتر تحکیم وحدت، نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز و شماری از نمایندگان مجلس ششم می رسند. از جنبه هویت گروهی و مشاغل، امضاء کنندگان از دانشجویان، اسنادان دانشگاه، پزشکان، مهندسان، حقوقدانان، شاعران و نویسندگان، پژوهشگران، روزنامه نگاران و غیره تشکیل شده اند. " - به نقل از مهر داد مشایخی - سایت ایران امروز).

به این ترتیب، این بیانیه در پیام های صریح یا ضمنی خود به مخاطبین داخلی و خارجی اش، علائم پابندی به " دموکراسی " و " حقوق بشر " مورد نظر دولت های آمریکا و اروپا و کاندیداتوری برای ایفای نقش در یک " انقلاب مخملی " احتمالی را مخابره می کند. از آنجا که " انقلاب های مخملی " حالا دیگر هر یک با رنگی مشخص می شوند (زرد، نارنجی ، ...) از " به نام خدا " در پیشانی بیانیه 565 نفر هم این پیام می رسد که رنگ " مخمل ایرانی"، سبز خواهد بود! (قابل توجه است که برخی از سایت های حامی بیانیه 565 نفر، از فرط " لائیک بودن!" " بنام خدا " را از بالای بیانیه سانسور مخملی کرده اند!)

بیانیه 565 نفر و طرح های عملی

این بیانیه از حمایت بخشی از مخالفان حکومت در خارج از کشور نیز برخوردار شده است از جمله بخشی از حامیان فراخوان ملی رفراندوم، فعالان سازمان جمهوری خواهان ملی ایران، اتحاد جمهوری خواهان، جمهوری خواهان لائیک و دموکرات، حزب دموکراتیک مردم ایران، سازمان سوسیالیست های مصدقی، جناح چپ و راست سازمان فدائیان اکثریت، سازمان اتحاد فدائیان خلق و غیره در پشت آن صف بسته و همراهی با بیانیه را اعلام کرده اند.

آکتور و فاکتوری موفق عمل کند، به همان اندازه " گردن نهادن " حکومت خود کامه به خالی کردن میدان و سپردن مسند به رقیب خود، به مداخله و فشار خارجی احتیاج خواهد داشت. اما این جایگزینی ی فشار داخلی با خارجی و این مداخله گری در بردن و آوردن حکومت نیز باید محض کسب آبرو برای مداخله گران و کسب اعتبار برای اپوزیسیون مداخله طلب، قویاً حاشا و تکذیب شده، و " حمایت از مبارزات مردم برای دموکراسی و حقوق بشر " نامیده شوند.

و بالاخره، ششمن شاخص - یا بهتر است گفته شود لازمه - وقوع انقلاب مخملی، تدارک و سازماندهی دستاویزی (تاکتیکی) برای کانونی کردن فشار بر روی حکومت، و واداشتن آن به گردن نهادن به خواست اپوزیسیون است. این فشار می تواند برای پارلماناریسم چند حزبی باشد؛ برای برگزاری انتخابات آزاد؛ یا برای پذیرش کاندیدای مستقل برای ریاست جمهوری؛ یا برای " برگزاری یک رفراندوم برای مجلس مؤسسان و تدوین قانون اساسی نوین " باشد و یا برای چیز دیگری - بسته به اوضاع و احوال.

حال، به مخاطبان بیانیه 565 نفر و پیام هائی که برای هریک از آنان در خود مستتر دارد توجه کنیم:

مخاطبان داخلی

یکی از مخاطبان بیانیه، مردم ایران است. بیانیه در تأکید بر مخالفت با " نا آرامی و آشوب "، مردم را از هر حرکتی - حتا " نا آرامی " - پرهیز داده و این فکر را در آنان القا می کند که " حاکمیت انتصابی " را بدون وقوع حتا " نا آرامی " در جامعه، یعنی بدون نیاز به حرکات و اقدامات توده ای می توان برکنار کرد (باز صد رحمت به " آرامش فعال " اصلاح طلبان که راهکار تحمیل اصلاحات به حاکمیت انتصابی جلوه داده می شد!). این دعوت به حفظ آرامش و این " آشوب " تلقی کردن حرکات توده ای توسط بیانیه تحلیلی، بخصوص در اوضاع و احوال ایران که جنبش های کارگری، ملی، زنان، جوانان و غیره فعال اند، ترس از ناتوانی در مهار و کنترل آن ها و ضرورت این کار را از نظر بیانیه نویسان نشان می دهد. بیانیه می خواهد تحت عنوان مخالفت با " نا آرامی و آشوب "، طومار نویسی " نخبگان " را جایگزینی برای اقدامات سازمان یافته توده های متشکل سازد (2) و به این ترتیب اجازه ندهد که مبارزه با استبداد دینی کنونی، به بستری برای قوام گرفتن جنبش های توده ای و شکل گیری نیروئی سازمان یافته و از پائین و مدعی قدرت تبدیل شود.

بیانیه همچنین ضمن اشاره به برخی از جوانب نابسامانی های اجتماعی، می کوشد خود را سخنگوی مردم وانمود کرده؛ از یک طرف آنان را دچار این خوش خیالی کند که گویا تنها با جایگزینی حاکمیت انتصابی با حاکمیت انتخابی؛ با برقراری شایسته سالاری و با امضای اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های دوگانه الحاقی و منشور ملل متحد، راه " رفاه و سعادت و سرزندگی " آنان هموار خواهد شد؛ و از طرف دیگر، حمایت مردم را نسبت به خود جلب کند.

بیانیه با تحلیل بسیار سطحی و محافظه کارانه خود از بحرانها و نا بسامانی های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران، و انتساب سرچشمه همه آن ها به انتصابی بودن حاکمیت و فساد و سوء مدیریت و ایدئولوژی آن، به اقلیت صاحب سرمایه و طبقه حاکم اقتصادی اطمینان می دهد که هدف، فقط اصلاح ساختار حکومتی و مدیریت سیاسی و اقتصادی، بدون به خطر افتادن شالوده اقتصادی موجود است. به این ترتیب، بیانیه با دفاع از " منافع ملی " ی طیف هائی از بورژوازی، آنان را به ملحق شدن به این حرکت ترغیب می کند.

بیانیه 565 نفر و

ولوله ای که این بیانیه در میان طیف رنگارنگ حامیان اش به راه انداخته است و توصیه ها و طرح هایی که برای رفع کمبود ها و تبدیل این حرکت به یک " *الترناتیو قابل قبول برای دنیا* " از هر سو داده می شود، روز به روز آشکارتر می کند که بیانیه 565 نفر در خدمت چه پروژه ای می تواند باشد.

یکی از کمبودهایی که برای ساختن چنین " *الترناتیوی* " جهت هدایت یک " *انقلاب مخملی* " از طرف برخی از حامیان بیانیه 565 نفر مطرح می شود نبود یک " رهبری سیاسی واحد " است. برای همین آن ها به تکاپو افتاده اند که هرچه زودتر یک رهبر سیاسی، مثلاً از بین امضا کنندگان بیانیه، دست و پا، و به " *دنیا* " معرفی کنند که : بفرمائید، این هم " ساکاش ویلی " ما ! (حکایت آن شهرداری است که برای جلب توریست، می خواست چند تا آثار باستانی در شهر درست کند!) برخی هاهم طرح یک تیر و دو نشان می دهند، به این صورت که از فرصت انتخابات ریاست جمهوری برای به میدان آوردن این *الترناتیو* استفاده شود (3) و ضمن تمرکز روی خواست آزادی انتخابات، یک " *کاندیدای مشترک* " هم معرفی شود که طبعاً رهبر و نماد " *انقلاب مخملی* " نیز به حساب خواهد آمد و با رد قابل پیشبینی ی کاندیداتوری وی توسط شورای نگهبان، " *دنیا* " برای " *گردن نهادن* " حاکمیت انتصابی به انتخابات آزاد، حکومت را زیر فشار خواهد گذاشت. در بین اسامی عنوان شده بعنوان کاندیدای مشترک از جمله از عباس امیرانتظام، ناصر زرافشان، شهلا لاهیجی و شیرین عبادی نام برده شده است (بی آن که به معنای موافقت آنان بوده باشد).

مداخله طلبی در اپوزیسیون بورژوازی ایران، تنها بصورت طرفداری از حمله نظامی آمریکا نیست؛ مداخله " *مخملی* " هم طرفدارانی دارد که دامنه بسیار گسترده تری دارند و خیلی هم زیرآبی کار می کنند و با ظاهر موجه تری از طرفداران حمله نظامی جلو می آیند. فراخوان ملی رفتارند، با وجود تفاوت هایی که با بیانیه تحلیلی دارد، در بعضی از شاخص های اصلی " *انقلاب مخملی* "، از جمله تأکید بر مسالمت، پرچم کردن حقوق بشر، و تقاضای اجرای رفتارند " *با نظارت بین المللی* "، به همین بیانیه تحلیلی می رسد. این ها - و نیز دوندگی ها و کارچاق کنی های محسن سازگارا و امثال او در محافل آمریکائی - همگی طرح هایی متوازی یا متداخل و یا متقاطع، برای یک " *انقلاب مخملی* " در ایران اند.

این که آیا اینان واقعا توان آن را دارند که به یک *الترناتیو* قابل محاسبه برای غرب و بخصوص آمریکا تبدیل شوند؛ این که آیا توان آن را خواهند داشت که جامعه انفجاری ایران را با مطالبات حاد اقتصادی و اجتماعی اش با لالائی مسالمت و پستتانک " *منشور حقوق بشر* " آرام نگهدارند؛ این که آیا وفاق میان خود فراقسیون های رقیب بورژوازی بر سر یک *الترناتیو* واحد و رهبر سیاسی مشترک امکان پذیر است؛ این که آمریکا در میان سناریوهای متعددی که برای ایران دارد، *انقلاب مخملی* را ترجیح خواهد داد؛ این که اصلاً حکومت ایران از آن حکومت هاست که به شیوه گرجستان و اوکراین و با آن نوع و آن حد از فشارها کنار برود؛ و خلاصه این که آیا اصلاً *انقلاب مخملی* در منطقه ای متفاوت همچون ایران شانسی دارد، همه موضوعاتی در خور تأمل و بررسی اند که به گمان من پاسخ اغلب این سنوالات در وضعیت کنونی ایران منفی است. " *انقلاب مخملی* " در ایران شانسی ندارد، و اگر امکان داده شود که طرفداران و مبلغان آن مردم را فریفته و به دور خود جمع کنند، ثمر اش باز هم دواندن مردم تشنه ایران در صحرای نمک به دنبال سربازی دیگر و سوزاندن چند سال گرانبها از فرصت های مبارزاتی آنان خواهد بود. در انصورت چنین طرح های سترونی که راه مردم را برای سربزگونی رژیم سد می کنند، راه را برای سناریوهای تهاجمی و تجاوزکارانه آمریکا هموار تر خواهند ساخت.

اما اگر به فرض، یک " *انقلاب مخملی* " در ایران رخ بدهد، حاصل آن این خواهد بود که ایران را به اصلی ترین پایگاه تحت کنترل آمریکا در خاورمیانه با حکومتی دست کم فرمانبردار تبدیل کند. حاصل آن این خواهد بود که جای چپاولگری باندهای حاکم کنونی را تاراجگری انحصارات آمریکائی و شرکت های فرا ملیتی و بورژوازی

همدست آنان در داخل بگیرد. حاصل " *انقلاب مخملی* " این خواهد بود که در بهترین حالت بنام دموکراسی و حقوق بشر، دیکتاتوری بازار آزاد با لهجه لائیک بر مردم زحمتکش و مزد و حقوق بگیر مسلط تر شود. این خواهد بود که همین بساط بهره کشی و تبعیض و بیداد را حاکمان دیگری با کارکشتگی و کاردانی بیش تر در راه خدمت به منافع آمریکای جهانخوار و بخش های دیگری از طبقه بورژوازی اداره کنند. به همین دلیل است که می بینیم خواسته های بیانیه تحلیلی - با وجود بار تبلیغاتی اش - تا چه اندازه از خواست ها و نیاز های اکثریت مردم فاصله دارد.

انقلاب، یا " *انقلاب مخملی* " ؟

مبلغان ایرانی " *انقلاب مخملی* " می کوشند چنین وانمود کنند که گویا این هم نوعی انقلاب است، منتها بدون توسل به خشونت! اما اصلی ترین خصوصیت " *انقلاب مخملی* " این است که اصلاً انقلاب نیست! و درست به همین خاطر هم هست که مخالفان انقلاب، " *مخملی* " شده اند! آنان می خواهند با شغل *مخملی* در پیشاپیش نارضاتی مردم فرار بگیرند، تا جلو انقلاب را بگیرند. بخشی از اپوزیسیون ایرانی از " *انقلاب مخملی* " برای آن استقبال می کند که هر انقلاب و تحول اساسی در وضع موجود را سد کند و قدرت سیاسی به نرمی مخمل از دست دارو دسته حاکم به دست عده دیگری بلغزد، بی آن که حتا مگس از روی دست شان بپرد!

بر افتادن استبداد دینی، در عین حال که برای مردم بسیاراهمیت دارد، اما ابداً تنها نیاز و خواسته شان نیست. اکثریت مردم ایران برای رسیدن به خواست های خود به چیزی بیش از برافزاندن حکومت آخوندی؛ به چیزی بیش از حکومتی لائیک، به چیزی فراتر از اعلام جمهوری وامضای اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های دوگانه الحاقی و منشور ملل متحد توسط حکومت جدید احتیاج دارند. آنان برای رسیدن به خواست های خود به یک انقلاب احتیاج دارند.

بورژوازی می کوشد انقلاب را مساوی خشونت طلبی و خون - تشنگی ی انقلابیون معرفی کند تا مردم را از آن برحذر دارد. اما انقلاب نه الزاماً خشونت است، و نه الزاماً مسالمت. انقلاب این نیست که آخوند ها را بجای صلوات، با اسلحه پائین بیاورند. آنان را می شود با اسلحه هم پائین آورد، بی آن که انقلابی صورت بگیرد. انقلاب یعنی زیر و رو کردن نظام موجود و ریشه کن کردن ستم و اسباب ستمگری سیاسی، طبقاتی، جنسی، ملی، نژادی و غیره؛ و نه " *خشونت طلبی* "! انانی که از این ستم ها نفع می برند، برای بقای آن هم حاضر می شوند دست به هر خشونت و وحشیته بزنند؛ چه کسانی باشند که حالا در قدرت اند؛ و چه کسانی که جای آنان را بگیرند. اما مردمی که برای ریشه کن کردن این ستم ها و خشونت های ملازم با دوام آن ها مبارزه کنند، خشونت راهم به همراه ستم ها ریشه کن خواهند ساخت.

معنای انقلاب، دگرگونی ریشه ای و تحول بنیادی است. معنای انقلاب در ایران امروز این است که نظم و منطق ستمگرانه سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی موجود، منقلب، و از پایه متحول شود. دیگر اقلیتی نتواند صاحب همه امتیازات و منابع ثروت باشد و اکثریتی را برای تولید سود و تصاحب دسترنج شان به بردگی بکشد. انقلاب یعنی این که جسم و فکر انسان ها قابل تصاحب توسط دیگری و تبدیل به کالائی برای فروش و کسب سود نباشد. یعنی این که اکثریت مردمان جامعه که از طبقات کارگر و رنجبر و محروم تشکیل می شوند، اقلیت مفت خور حاکم را از مسند قدرت و حاکمیت به زیر بکشند و قدرت سیاسی را از طریق نهادهای خود حکومتی، در اختیار بگیرند. انقلاب یعنی این که شهروندان یک کشور، دیگر انگشت رأی برای به قدرت رساندن این یا آن اقلیت صاحب امتیاز نباشند و خود شان بر سرنویشت شان حاکم بشوند و نمایندگان شان را اگر خلاف رای و اراده آنان عمل کنند، بتوانند هر لحظه که اراده کردند، عزل کنند. انقلاب یعنی این که مردم را " *نجبگان* " به این سو و آن سو نکشند و هیچ شاه و امام و رئیس جمهور و رهبر و حزبی، قیم مردم نباشد و آنان خودشان برای زندگی و سرنویشت خودشان از محل کار و محله گرفته تا سطح منطقه ای و کشوری تصمیم بگیرند؛ قانون وضع کنند؛ اجرا و نظارت کنند. انقلاب یعنی این که تولید و اقتصاد زیر کنترل و نظارت مردم قرار بگیرد تا در جهت تأمین منافع و نیاز های جامعه و نه در خدمت

بیانیه 565 نفر و

« این کارزار پایه ریزی شده و سازمان یافته توسط حکومت آمریکا، با به خدمت گرفتن مشاورین آمریکا، ناظران انتخاباتی، دیپلمات ها، دو حزب بزرگ آمریکا و سازمان های غیر دولتی، نخستین بار در اروپا در سال 2000 در بلگراد باهدف شکست دادن سلوبودان میلوزویچ در صندوق های رأی بکار گرفته شد.

« Richard Miles، سفیر آمریکا در بلگراد در این مورد نقشی کلیدی بازی کرد. سال گذشته هم بعنوان سفیر آمریکا در تفلیس، همین حقه را در گرجستان با آموزش دادن به میخائیل ساکاش ویلی در باره چگونگی عزل ادوارد شوارنادزه پیاده کرد.

« ده ماه بعد از موفقیت در بلگراد، Michael Kozak سفیر آمریکا در مینسک، خیره عملیات مشابه در آمریکای مرکزی، بخصوص در نیکاراگوئه، کارزار تقریباً همسانی را برای سرنگونی مرد سرسخت بلاروس، Alexander Lukashenko سازماندهی کرد. ...

« در مرکز بلگراد یک دفتر فکسنی هست که جوانک های آشنا با کامپیوتر در آن کار می کنند و خود را مرکز مقاومت غیر خشونت آمیز می نامند. اگر بخواهید بفهمید که رژیم را که رسانه های جمعی، قضات، دادگاه ها، دستگاه امنیتی و حوزه های رأی گیری را کنترل می کند چطور می شود شکست داد، این فعالان جوان بلگراد برای اجیر شدن در اختیار شما هستند. آنان از جنبش دانشجویی ضد میلوزویچ بنام Otpor - یعنی مقاومت - می آیند...

« آقای ساکاش ویلی که تحصیل کرده آمریکا ست، سال پیش، قبل از این که رئیس جمهور گرجستان بشود از تفلیس به بلگراد سفر کرد تا در مورد فنون مقاومت توده ای آموزش هائی ببیند. در بلاروس، سفارت آمریکا اعزام گروهی از رهبران جوان اپوزیسیون به بالتیک را ترتیب داد که که با صرب های عازم از بلگراد ملاقات کردند. در قضیه صربستان با توجه به فضای خصم آلود در بلگراد، آمریکائی ها عملیات براندازی را از همسایگی در مجارستان - بوداپست و Szeged سازمان داد.

« National Democratic Institute وابسته به حزب دموکرات؛ International Republican Institute؛ وابسته به حزب جمهوریخواه؛ وزارت امور خارجه آمریکا؛ سازمان غیر دولتی Freedom House؛ USAid؛ همچنان که انستیتوی جامعه باز متعلق به George Soros میلیاردی، مأمورین اصلی درگیر در این کارزار محلی هستند.

« ناظران انتخاباتی و مشاوران حرفه ای آمریکائی استخدام می شوند تا گروه های متمرکز را سازماندهی و اطلاعات را برای طراحی استراتژی مورد استفاده قرار دهند.

« اپوزیسیون معمولاً تکه پاره باید در پشت سر یک کاندیدای واحد متحد شود، اگر چنانچه بختی برای بی ثبات کردن رژیم وجود داشته باشد. این رهبر با ملاحظات مصلحت جویانه و عینی انتخاب می شود، حتی اگر یک ضد آمریکائی باشد.

« در بلاروس، مأمورین آمریکائی به احزاب اپوزیسیون دستور دادند در پشت سر سنديکاليت سالخورده و سرسخت، Vladimir Goncharik متحد شوند چون او خیلی به مذاق رأی دهندگان Lukashenko خوش می آمد.

« دولت آمریکا برای سازماندهی و راه اندازی عملیات یکساله حذب میلوزویچ از اکتبر 1999 رسماً 41 میلیون دلار هزینه کرد. در اکراین، گفته می شود این رقم حدود 14 میلیون دلار است» ... [و اخیراً ریچارد باوچر، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، تایید کرد که دولت این کشور بودجه ای 3 میلیون دلاری هم به " پیشرفت دمکراسی " در ایران اختصاص داده است] .

(2) « ما در آینده شاهد صدور منشورها و حرکت های بسیار گسترده ای با شرکت مبارزان داخل و خارج از هر طیف فکری و سیاسی خواهیم بود. صدور منشورها و بیانیه های جمعی دیگر به یک شکل مبارزه بدل شده است. منطقی است که کارگران و زحمتکشان کشور نیز برای طرح خواست های خود از این روش ها بهره گیرند ». (امیر ممینی - "ایران امروز" - 9 مارس 2005)

(3) « برخی از جوانان می گویند مدل آکرائینی را می خواهیم. من می گویم اگر مدل آکرائینی را هم می خواهید، اول باید بیاید در انتخابات شرکت کنید. اگر نامزدتان را رد کردند، اینجا را آکرائین بکنید، نه این که در خانه بنشینید و بگویید ما آکرائین می خواهیم بشود» (مصطفی تاج زاده. سخنرانی و پرسش و پاسخ - سایت پیک نت)

به تأمین سود برای یک اقلیت انگل جامعه یا غارتگران بین المللی سازمان داده شود. انقلاب یعنی این که نیمی از جمعیت که زنان باشند، از انقیاد و سلطه نیمه دیگر؛ از نظام ستمگر مردسالار رها شوند؛ یعنی این که زنان و مردان حق، سهم و شرکت مساوی در مناصب و مسئولیت ها و مدیریت در تمامی سطوح داشته باشند. انقلاب یعنی این که در کشوری چند ملیتی که ملل گوناگون در زیر ستم و تبعیض زندگی می کنند، هویت ملی شان به رسمیت شناخته شود و از حقوق سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برابر بر خوردار باشند.

در ایران، حتی برای آن که حقوق بشر ادعائی بورژوازی معنای عملی پیدا کند و پذیرش دیپلماتیک و مصلحتی آن مثل دوران آریا مهری از آب در نیاید که صدای آریاب اش - جیمی کارتر- را هم در آورده بود؛ و یا مثل " جمهوری لائیک " ترکیه نباشد که متحدان و حامیان اروپائی اش هم قادر نیستند در باره آن سکوت کنند، به انقلابی احتیاج است که اکثریت بی حقوق و زیر تبعیض و ستم را در جایگاهی از قدرت سیاسی و اقتصادی قرار دهد که هم تأمین کننده و تضمین کننده این حقوق شان باشد؛ و هم هیچ قدرتی بر فراز سرشان نباشد که توان و امکانات تعرض به این حقوق را داشته باشد.

کارگران، زحمتکشان، بیکاران، تهیدستان شهر و روستا، زنان، جوانان و خلق های ایران، با طومار نویسی یا با افتادن به دنبال عربضه نویسان و طومار نویسان؛ با توکل به " نجیگان " و چشم دوختن به یاری آمریکا، به هیچ یک از خواسته های خود دست نخواهند یافت. برای به زیر کشیدن رژیم حاکم و برای سد کردن راه به قدرت رسیدن رقبای عوامفرب، محافظه کار و مرتجع آن، هیچ راه حقیقی و مؤثر دیگری در برابر مردم وجود ندارد بجز متشکل شدن حول مطالبات شان؛ سازماندهی مبارزات مستقل شان؛ همبستگی و همبستگی متقابل شان و محاصره رژیم از پائین و تنگ کردن حلقه آن و حکومت ناپذیر کردن کشور، از طریق ایجاد یک جنبش سراسری و یکپارچه آزادی خواه، دموکرات و برابری طلب. تنها راه کم هزینه کردن سرنگونی رژیم و از کار انداختن ماشین خشونت و خونریزی آن نیز همین جنبش چند ده میلیونی یکپارچه و سراسری است.

آنانی که از خواست های این جنبش ها می ترسند و قصد مهار کردن شان را دارند، برای رهبری مبارزات مردم صلاحیت ندارند. رهبری لایق و قابل اعتماد مبارزات مردم از این طریق تأمین می شود که آنان مطالبات خود را با زبان خود بگویند؛ رهبران سرخنگویان شان را از درون خودشان و در جریان مبارزه خودشان بیابند و به عرصه بیاورند؛ و به اشکال مبارزاتی ویژه خود؛ به ابتکارات و خلاقیت های انقلابی خود تکیه کنند.

با تشکل حول خواسته های روشن، و با رهبری برخاسته از درون پیکارهای آگاهانه و هماهنگ مردم است که می توان جلو خطر شورش های کور، بی دستاورد و پر هزینه برای مردم را هم گرفت. انقلابیون کمونیست، باید برای یاری به مردم در چنین راستائی، فعالیت های خود را فشرده و هماهنگ کنند.

27 فروردین 1384 - 16 آوریل 2005

زیرنویس ها :

(1) روزنامه گاردین 26 نوامبر 2004 در مورد وقایع «کیف» مطلبی داشت که نویسنده آن « Ian Traynor » در آن اطلاعاتی از پشت صحنه انقلاب های مخملی ارائه داده بود. نقل تکه هائی از آن در اینجا، ارزش طولانی تر شدن این نوشته را دارد. وی می نویسد:

« اگرچه برنده "انقلاب نارنجی"، اوکرایینی ها هستند، ولی کارزار مربوطه، یک دستپخت آمریکائی است؛ عملیاتی پیچیده، با طراحی درخشان و با مهر وسترن و مارکتینگ توده ای، که در عرض چهارسال در چهار کشور بقصد تلاش برای نجات انتخابات دستکاری شده و براندازی حکومت های نامطلوب به کار گرفته شده است.

یادداشتی بر " نقد " آقای

سخن می رانید که " کیهان شریعتمداری " ، به قلع و قمع آنها کمر بسته است . بگذریم! فکر می کنید چنانچه باهم مروری در همین " بیانیه ۵۶۵ نفر " داشته باشیم، به چه حد از آمار تضاد و اختلاف طبقاتی دست پیدا می کنیم ؟ یا فکر می کنید در جامعه ضد در صد طبقاتی ایران ، که هرچشمان کوری هم می تواند ، موجودیت تفاوت ها و تناقضات نیروی اجتماعی میلیونی کار و سرمایه را دریابد ، موضوع این حد پیچیده است که شما ما را به مسلح شدن به " ذره بین " حواله می دهید؟!

اگر جدی هستید و تنها به همان فاکت های برشمرده در " بیانیه ۵۶۵ نفر " باریگر مراجعه کنید و اختلاف طبقات و موجودیت این اختلاف را نه از زبان « اطلاعاتیه راه کارگر » بلکه بیانیه نوسان بخوانی ، به آمار و ارقام زیادی دست خواهی یافت . هر چند بقول دوستی از داخل کشور که پای سند امضاء نگذاشت و در تقابل با بیانیه ، یاد آور شد: " این همه کپی برداری از نشریات برای نشان دادن فقر و فلاکت را هر گوش شنونده ای هر روزه در تاکسی های تهران و شهرستان های بزرگ کشورو کربدرهای کاخ دادگستری ، می تواند هر چه بد ترش را هم بشنود، ولی دوستان با اعلام این همه بدیهیات نمی گویند: با این رژیم و پی آمد های بحرانی آن چه می توان کرد؟ بیانیه یک زبان سلبی دارد و هیچ نکته ایجابی را در خود جای نداده است تا آدمی برایش تره ای خرد کند" این هم نگاه یک نفر از درون کشور.

آقای بیژن حکمت ، اگر بخواهیم مروری بر شما و خیل " جمهوری خواهان برلین " و بخشا " جمهوری خواهان لائیک و دمکرات پاریس " برسراووضع داخل حول " پروژه رفراوندوم " و " بیانیه ۵۶۵ نفر " داشته باشیم . شما در مقطع " پروژه رفراوندوم ۶۰ میلیون دات کام " و عدم همراهی تان با آن " پروژه " که به حق هم همراه نشدید ولی رد بجا گذاشته از خود ، گواه این است که وحشت شما درهر صورت از یک چیز است و آن منطق " براندازی " کل نظام و طرح هر گونه شعار " سلبی " در برابر این رژیم ضد تاریخ ، که شما را ازهر اقدامی می ترساند!

بد نیست یادآور گردم : آقای بابک امیر خسروی یکی از همراهان در " اتحاد جمهوریخواهان ایران " ، در همان موقع در مورد این که چرا با « پروژه رفراوندوم » همراه نیست ، جسورتر از شما بر قلم راند : " منوط کردن گشودن راه آزادی و دمکراسی به تغییر ساختارسیاسی و قانون اساسی موجود ، کاملاً مغایر با فلسفه و اندیشه سیاسی یک تشکل واقعا معتقد و پاینده به مثنی سیاسی مسالمت آمیز است ۰۰۰ " همو اضافه می کند: " فرمولبندی دوستان بطورغم انگیزی موضع رادیکالهای چپ ۰۰۰ را در ذهن تداعی می کند که می گویند : " تنها با بر چیدن جمهوری اسلامی و کلیه نهادهای سرکوبگر آن ، راه گذاربه دمکراسی برای ایران هموار می شود " (بابک امیر خسروی ، سایت حزب دمکراتیک مردم ایران ، آذر ۱۳۸۲) ، در برابر چنین نگرشی ، شما نیز از موضع وحشت از انجام کار می نوسید : " اینجانب از امضاء بیانیه ای که می تواند به استراتژیها واتحادهای ناروشن بیانجامد، خودداری می کنم . امضاء این بیانیه برای من نوعی تعهد اخلاقی و سیاسی برای همکاری با سایر امضاء کنندگان است " در همان نوشته می آورید : " نمی توان بیانیه ای را با همه گرایشهای سیاسی امضاء کرد و آنگاه در سازمانی ائتلافی برای پیشبرد هدفهای آن ، دست رد بر سینه این و آن زد" (بیژن حکمت ، سایت اخبار روز ، دوشنبه ۹ آذر ۱۳۸۲) این بیان ، سیاه روی سفید بر این اصل پای کوبیدن است ، که بقول یار شفیق تان بابک امیر خسروی ، تغییر ساختار سیاسی را از همین قانون اساسی موجود باید نشان گرفت . این همه ویژه گی شما و هم پیمانانتان از دیرباز تاکنون بوده است . عصیت شما در قبال اطلاعاتیه ما ، که آنرا " زبان الکن " ، " کذا " ، " کالای رادیکالیسم " ، " ضد لیبرالیسم " ، " شیوه های مذموم گذشته " ، " رفتار مستبدانه " و سایر عبارات مورد پسند خویش ، در سید " نقد " تان سبکسرانه جای می دهید ، و مرتب به ما نهب می زیند که چرا ما به مانند شما و یاراتان ، بابک امیر خسروی ، فرخ نگهدار ، علی کشتگر ، فرخ سرکوهی ، باقر زاده و حتی فریدون احمدی نمی اندیشیم ؟ یعنی آنانی که در دفاع همه جانبه از این بیانیه ، همگی به خط شده اند تا رسالت تاریخی خویش را به انجام رسانند . و آنگاه که سلطنت طلبان پشت پیشرطهای اعلام نشده ، بیانیه نویسان داخل کشور ، در جا می زنند ، اعلیحضرت

آقای بیژن حکمت طی مقاله خویش در نقد موضعگیری سازمان ما در قبال " بیانیه ۵۶۵ نفر از فعالین سیاسی داخل کشور " ، میافزاید : " در دنیایی که باید با ذره بین به دنبال " پرولتاریای انقلابی " گشت ، معلوم نیست ، چگونه شیخ یک مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری ناگهان در " عمق مطالبات مردم ایران " بروز می کند و ... " (بیژن حکمت ، همان ماخذ پیشگفته)

پیرامون این کشف " باستان شناسانه " ، خوب است که آقای حکمت ، حکمتانه میفرمودند : " نسل جوان " کشور ما کی و کجا به شما ، مدال " خریدار " نداشتن این یک قلم جنس " مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری " را تفویض کرده اند تا ما هم بدان آگاهی یابیم ؟ آقای بیژن حکمت خوب است سری به بازار مکاره " روزنامه کیهان " حسین شریعتمداری بزنید تا ببینید ، چگونه برای نشریات نسل جوان چپ ایرانی که اتفاقاً بیشتر شان ، هم شما و هم ما را نمیشناسند ، چگونه به شیوه " باستان شناسانه " چپ را کالبد شکافی میکنند تا همه عمده دستگاه را بر علیه آنان بسیج نمایند . کیهانیان می نویسند: " بعد از لیبرالها، حالا نئوکمونیستها به انحراف جوانان رو آورده اند!" روزنامه کیهان ضمن بیان حساسیت خود نسبت به " تحركات گروهکهای شبه کمونیستی در تعدادی از دانشگاههای تهران" به نقل از " شریف نیوز " نوشت : " هفته گذشته نشریه " پیشاهنگ " در سطحی وسیع در دانشگاه صنعتی شریف منتشر شد. در این نشریه که با لوگوی شبیه نشریات گروههای کمونیستی در دهه 50 منتشر شده است، مطالبی در باره خسرو گلسترخی و امیر پرویز پویان از سران گروهک چریکهای فدایی خلق درج شده است. " شریف نیوز از قول یک " فعال دانشجویی دانشگاه تهران" می نویسد: " در انتخابات 10 آذر انجمن اسلامی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دو تن از گرداندگان نشریه " گون" (که آشکارا گرایش مارکسیستی دارند) بعنوان اعضای علی البدل انتخاب شدند. " روزنامه کیهان تذکر میدهد که اعضای تحریریه نشریه " گون " پس از تعطیلی آن به فعالیت در نشریات " تابوت" و " دانشگاه و مردم" مشغول شدند که اولی گرایش سوسیال- دمکراسی و دومی گرایش کمونیستی دارد. " ، شریف نیوز علاوه بر مطالب فوق به ذکر نکات زیر نیز می پردازد : " در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران هم ، نشریه " خاک " منتشر می شود که تندروترین نشریه دانشگاهی است . در دانشکده علوم اجتماعی هم نشریه " هومان " منتشر می شود. در یکی از آخرین شماره های این نشریه شعار کارگران دمکرات متحد شوید! حک شده بود. در دانشکده صنعتی امیر کبیر نیز نشریه " عصیان " که به گروههای شبه کمونیستی وابسته است منتشر می شود " (روزنامه کیهان ، بخش اخبار ویژه ، شماره 9 اسفند 83) بد نیست که به اطلاع آقای حکمت برسانم که علیرغم تهدیدات بسیج دانشجویی و کیهان شریعتمداری ، از فروردین 84 نشریه جدیدی بنام " بذر " آغاز بکار کرده که خود را تریبونی برای تبلیغ و ترویج ایده های مارکسیستی در جنبش دانشجویی می داند. باید پرسید : بین وحشت حسین شریعتمداری وهراس شما بر سرهمین نگاه " نسل جوان " به فرا گیری مارکسیسم ، ستیز با سرمایه ، مبارزه طبقاتی و غیره... چه تفاوت نگاهی نهفته است ، که اینگونه از این " شیخ " وحشت دارید و ما را حواله به " ذره بین " می دهید که " باید " با آن " به دنبال پرولتاری انقلابی " بگردیم؟! و دیگر اینکه بد نیست به این تناقض نوشته خود هم پاسخ بدهید : اگر باید با " ذره بین " به دنبال " پرولتاریای انقلابی " بگردیم ، وحشت شما از این " شیخ یک مبارزه طبقاتی " از چیست ؟!

اگر آرزده نمی شوید ، بد نیست بگویم : شما در " باستانشناسی چپ ایران " و بویژه نسل جوانش ، که لیست آثارش در تعقیب و گریز اطلاعات چی های روزی نامه " کیهان " به نام های " " پیشاهنگ " ، " گون " ، " تابوت " ، " دانشگاه و مردم " ، " خاک " ، " هومان " ، " عصیان " و همین هفته گذشته در آن زمین شوره زارنشریه " بذر " چپ هم به میدان آمد . شما به همان شیوه ای

روشنفکری به صحنه می آید و اینگونه ادیبانه دُرا فشانمی می کند :

" بیانیه اخیر جمعی از فعالان سیاسی و فرهنگی ایران، گذار مسالمت آمیز از استبداد به دموکراسی ، پدیده ای که به انقلاب مخملین شهرت یافته است ، به آرزوی بزرگ جنبش دموکراسی خواهی ایران بدل شده است. کوشش برای خلق پیش زمینه های ضروری این گذار در موقعیت حساس کنونی سرنوشت تاریخی ما را رقم می زند. بی شک بخش هایی از مردم ایران بازگشت سلطنت را آرزو می کنند و هواداران سلطنت، به ویژه لیبرال های مشروطه خواه ، در صف اپوزیسیون دموکرات ایران جای برجسته ای دارند. اتحاد عمل و حتی ائتلاف جمهوری خواهان و هواداران لیبرال سلطنت می تواند در دستور باشد. راه چنین ائتلافی اما نه از متن های مبهم و تاویل پذیر و نه از بند و بست های پشت پرده که از بحث های آشکار و برنامه های روشن می گذرد (فرج سرکوهی ، پنجشنبه 13 اسفند 83 ، سایت عصر نو) شما نیز برپایه همین افاضات و فراتر از این به ما دل می سوزانید که " در حرکت و سازمانیابی " جمهوری خواهان لائیک و دمکرات پاریس " نیز چنان سیاسی در پیش گرفتند که نتوانستند با کسانی که در جنبش چپ به آنها از همه نزدیکتر بودند به تفاهم برسند و امروز نخله های مختلف جمهوری خواهی را همه یکجا به ا زدست فرو نهادن پرچم دموکراسی متهم می کنند " (بیژن حکمت ، همان ماخذ پیشگفته) پرسش ما از شما این است : واقعا شما نمی دانید ، چرا سازمان ما تا به امروز با تجمع جمهوریخواهی شما (همایش برلین) و تا حد معینی تجمع پاریس و حتی با حرکت ۱۲ فروردین بروکسل نیز به شکل سازمانی همراه نشدیم ؟ بد نیست به آن همه نوشته ها که پیرامون این دو نشست تا به امروز از جانب کادرهای سازمان ما نوشته شده مراجعه کنید . آقای حکمت شما خوب می دانید که توفان در فینجان راه انداخته اید و با ادعاهای بزرگ ویژه خودتان در این توفان شناورید و از همین روست که با خود می گوید ، کاجی به از هیچ چی !! لافل خوب است خود را با کمترین چرای عدم همراهی مان با نشست برلین و پاریس همراه کنید . دانستن اش بد نیست ، ندانستن اش فراموشی می آورد ! بهتر آنست که از عدم همراهی ما با تجمع نشست برلین و پاریس نگرانی بخود راه ندهید بلکه بدون کمترین درنگی به منطق استدلالی ما بی چرای همراه نشدن مان با نشست برلین و پاریس توجه کنید!!

اما اگر آقای بیژن حکمت ، جدا از دلایل پیشگفته در راستای منافع طبقاتی خود از " پروژه فراندوم " روی بر می گرداند ، برای " بیانیه ۵۶۵ نفر " سر و دست می شکنند و اظهار می دارد : " اهمیت " بیانیه ۵۶۵ نفر در آنست که ، نخستین گام را در شکل گیری یک جنبش جمهوریخواهی در ایران بر می دارد و حکومتگران را مستقیما به چالش می کشد. بیانیه هدف راهبردی را یک جمهوری واقعی می نامد و... و راهکار نهایی را گردن نهادن حاکمیت به رای و اراده ملی می داند. " هر چند در پارا گراف بعدی بیان می دارند : " در این بیانیه از چگونگی شکل گرفتن رای و اراده ملی سخنی نمی رود ولی با توجه به دیدگاه اکثر امضاء کنندگان می توان خریدپسندانه به این نتیجه رسید که این اراده از راه جنبش های سیاسی و اجتماعی مردم شکل خواهد گرفت.... ولی اهمیت بیانیه نه در نوآوری که در اجماع برسر گفتمانی است که بتدریج در جامعه فرا دست می یابد و در تقابل با " براندازی " و خود اصلاحگری حکومت " قرار می گیرد. بر کاربرد عبارت " عدم سوء استفاده غیر مردمی از قانون اساسی " نیز بسیاری بدست خرد گرفته اند. کاربرد چنین عبارتی از صراحت بیانیه می کاهد، باعث سوء تفاهم و تداعی استراتژی " قرانت دمکراتیک از قانون اساسی " می گردد. " (بیژن حکمت ، همان ماخذ پیشگفته) و در انتها برای اینکه صحبت های عالمانه خود را با فاکتی خدایپسندانه نه آنگونه که خود می گوید " خرد پسندانه " همراه کرده باشند ، ما را به جرجیس پیامبران حواله می دهند . می گویند : " اگر دوستان راه کارگر دستکم مباحثی را که به گرد جمهوریخواهی و جمهوری اسلامی خواهی در ایران در گرفته است تعقیب می کردند و نقد آقایان آرمن، تاج زاده و بهزاد نبوی را بر استراتژی جمهوریخواهی پدیده می گرفتند، آنگاه در می یافتند که در گفتگوهای سیاسی جاری مفهوم یک جمهوری واقعی کاملا روشن است و اصولا نه تنها جدایی دین از دولت در این مفهوم نهاده است بلکه تقابل آن با جمهوری اسلامی هم بر همگان

اشکاراست " (بیژن حکمت ، همان ماخذ پیشگفته) آقای بیژن حکمت ، شما خود بر زبان می آورید : " در این بیانیه از چگونگی شکل گرفتن رای و اراده ملی سخنی نمی رود ولی با توجه به دیدگاه اکثر امضاء کنندگان می توان خریدپسندانه به این نتیجه رسید که این اراده از راه جنبش های سیاسی و اجتماعی مردم شکل خواهد گرفت " نویسندگان بیانیه به کنار ، از شما می پرسیم : منظورتان از " جنبش های سیاسی و اجتماعی مردم " چیست ؟ شما چگونه " جنبشی " را مد نظر دارید ؟

در این میان بر خلاف نظر شما ، در دستگاه تحلیلی بیانیه نویسان ، صرف جانبداری از منشور حقوق بشر و میثاقهای جهانی ، که شما در راستای پاسخگویی به ابهامات بیانیه ، از یکسوما را به آنها حواله می دهید و از سوی دیگر از طن خویش ، ما را به عدم آشنایی با مفاد اعلامیه جهانی و میثاقهای الحاقی آن ، از پیش متهم می کنید .

ا گر در بیان آنچه که می گوید صادق هستید ، باید بدانید در مقابل فقر گسترده ، بیخانمانی ، فحشاء ، بیکاری ، گرسنگی ، کارتن خوابی و دهها درد بی درمان دیگردردون کشورمان ، دفاع از منافع اکثریت مردم ، تنها در دفاع از منافع همین توده لگد مال شده ، معنی و تجلی می یابد نه چیز دیگر ! وقتی مردمان کشور ما ، از تمامیت این رژیم ، چیزی نمی خواهند و تنها به گور سپرده شدن آن می اندیشند و در دو انتخابات گذشته به کلیت آن نه گفته اند ، شما چگونه منافع مردم را در مفادی خلاصه می کنید ، که همه کارگزاران نظام از صدر تا ذیل ، درعمل اجتماعی به هیچ بندش کوچکترین باور و اعتقادی ندارند . ؟ در ثانی بسیاری از کشورها با رژیمهایی سرکوبگر نیز جزو امضا کنندگان منشور جهانی حقوق بشر بوده اند (نظیر رژیم استبدادی محمد رضا پهلوی) بی آنکه در عمل به بسیاری از بندهای آن عمل کرده باشند . جمهوری اسلامی نیز هیچگاه این امضا را پس نگرفته و فراتر از آن برخی کنوانسیونهای دیگر نظیر: مقابله نامه منع کار کودکان را هم امضا کرده است ، اما در عمل هیچ بهبودی در وضعیت اسفناک کودکان فقیر پدید نیامده است . پس منشور جهانی حقوق بشر " حبل المتینی " نیست که هر کس با اویران شدن به آن بتواند از نردبان ترقی و دموکراسی بالا رود . ثالثا در خود همین منشور که بسیاری از بندهای آن در دفاع از آزادی و منزلت انسانی ، محصول پیکارهای عظیم آزادیخواهان جهان علیه حکومتهای فئودالی و سرمایه داری بوده ، بندهایی نظیر ماده 17 وجود دارند که با مقدس شمردن مالکیت خصوصی ، هر نوع زیر ستوال بردن آنرا " نقض حقوق بشر " معرفی کرده است ، حال آنکه ما سوسیالیستها معتقدیم بدون چنین زیر ستوال بردنی ، حقوق بشر را نمیتوان به معنای واقعی کلمه مستقر نمود . بدون برابری ، آزادی و دموکراسی ناقص الخلقه خواهند بود .

پرسش دیگر از شما این است : شما چگونه منافع مردمان ما را در نظر می گیرید ؟ آیا نظر شما این نیست که از مردم بخواهید که برای حفظ منافع ملی شان ، دیگر باره همه با هم به همین امامزاده بی موجز (رژیم اسلامی) ، دخیل ببندند؟

شما وقتی ، جنبش اجتماعی مردم را که تنها در سنگر بندی توده ای تجلی می یابد ، چون " فرار جن از بسم الله " به عینه به تابی " بر اندازی " ، " ناامنی " ، " خشونت طلبی " ، " شورش کور " ، " آشوب طلبی و آنارشیسیم " می نامید و انقلاب مردمان جامعه ما را عین " استبداد " نام می گذارید . توقع واقع بینانه ما پیرامون ، سازمان یابی مردمان عاصی و توده اعماق کوچک و خیابان ، مردم بی زور و اسلحه را که عمدتا از همین نظام آسیب پذیر گشته اند ، و برای ویرانی همین نظام بر خواسته اند ، در عمل اجتماعی کمترین اعتقادی ندارند و به کالبد شکافی " باستان شناسانه " می سرانید . پس چگونه است که از " جنبش های سیاسی و اجتماعی مردم " صحبت می کنید؟ جنبش اجتماعی در تقابل با توتالیتاریسم حاکمیت مذهبی و رژیم ضد تاریخی اسلامی ایران ، تنها از سنگر بندی توده ای و اعتقاد به سازمان یابی آن حاصل می یابد ، باقی حرف و حدیثی بیش نیست !!

فرا ترازانچه در مورد بیانیه ۵۶۵ نفر آوردیم ، نکته ای ذهنم را به خود مشغول داشته است و آن اینکه ، اگر در پروژه فراندوم ، شکستن قبح معامله گری با ایالات متحده آمریکا و هم پیمانانش در سطح جهان در راس کارگزارانی از نوع محسن سازگارا و اکبرعطری است که با واسطه گری ا لی لیک ها و نومحافظه

کاران آمریکا همصدا گردند و دایما در مسیر انگلیس و آمریکا در سفر وحضرند و حتی آقای سازگارا به دعوت حضرات به آمریکا رفته اند تا دوره را تکمیل کنند. در این رابطه نشریه آمریکایی نیویورک سان گزارش کرد: " محسن سازگارا ، از فعالان سیاسی ایران 29 مارس به آمریکا سفر می کند و در موسسه سیاست خاور نزدیک در واشنگتن ، که روابطی نزدیک با طرفداران اسرائیل دارد به مدت سه ماه اقامت خواهد کرد " در این رابطه نشریه افزود: " تلاش آقای سازگارا می تواند کاخ سفید را برای استقبال از تغییر رژیم در ایران ، بیشتر ترغیب کند " (خبرگزاری فارس ، سه شنبه 2 فروردین 84) جدا از این ، بیانیه نویسان ۵۶۵ نفره هم ، آنجا که از حق حاکمیت سیاسی مردم حرف می زنند ، ولی تهدید به استقلال وزمینه تهاجم افسار گسیخته آمریکا و شرکایش ، آنگونه که در افغانستان و بعدا در عراق عمل کردند تا حامد کرزای و جلال طالبانی را به نام مردم مهره نشانی کنند، در بیانیه از این تهدیدات آمریکا و متحدانش ، کلامی به میان نمی آورند - شاید بخواهند آنرا در طومار دیگری جای دهند - ولی وقتی بیانیه ای موردنقد ماست * جا دارد که بگوییم : نویسندگان اش ، هیچ اشاره ای به این حقیقت عریان نکرده اند که کشور در تهدید آشکار اسرائیل (شازون) ، آمریکا (پوش) و متحدان اش عمدتا برای پیشگیری از استقرار یک دموکراسی پایه ای ، مستقل و منکی بر اراده آگاهانه خود حکومتی مردم ایران می باید استوار گردد نه با مداخله قدرلر ناباته ای و آن ، و تدوین کننده گان بیانیه ۵۶۵ نفری با عدم یادآوری از آن ، سکوت رازآمیزی را از خود به جا گذاشته اند!!

شاید شما آنرا نیز در لایه لایه ، بندهای منشور حقوق بشر و میثاقهای جهانی و ا لحاقه های دو گانه آن بتوانی یافت ، که تجاوز را محکوم کرده اند. ولی نیک می دانیم در مقطع تهاجم به افغانستان و عراق نیز همین شاه بیت های حقوق بشری و سازمان ملل هم موجود بود و توانست کمترین نقشی در رودرویی با این تجاوز آشکار کشورهای امپریالیستی در جلوگیری از سیاست « خاور میانه بزرگ » کردن بوش ، که همان سیاست کهنه و قدیمی گسترش " دکتربن منرو " (که به ایالات متحده آمریکا " حق " می دهد که از کلیه ی مناطق آمریکای لاتین و جزایر کارائیب به عنوان " اقمارو حیات خلوت " خود استفاده کند و در سراسر کره ی خاکی ، هسته ی اصلی این پروژه را به پیش ببرد " و امروز دکتربن بوش در جهان بر این امر استوار است که حاکمیت و منافع طبقه ی حاکم آمریکا باید برتر و بالاتر از تمام قوانین و مقررات بین المللی قرار گیرد . بیانیه نویسان ، همواره و تنها « سیاست خارجی دشمن ساز » را عمده کرده ولی از ترک تازی ، جهان گستری و جهان خواری و رویکرد کلونپالی نئو محافظه کاران حاکم بر پنتاگون که برای تجدید ساختار سیاسی خاورمیانه و ساختمان « امپراطوری جهانی آمریکا » از دیر باز نقشه می کشند ، یک کلام حرفی به میان نمی کشند . آیا این همه تصادفی و از سر چند گانگی منافع برای همراه کردن همه گرایشات درون کشور و رساندن امضاء بیانیه به مرز ۵۶۵ تن بوده است ؟

آقای بیژن حکمت ، من پیشتر هم در بالا آوردم : در دستگاه تحلیلی بیانیه نویسان ، منافع اکثریت مردم ، ربطی به « منافع ملی » مورد ادعای شما و آنان پیدا نمی کند.

من می فهمم از نگاه همه وحشت زدگان به انقلاب ، گزینش راه انقلاب مردم خطرناک می نماید . ولی یک چیز را خوب فهمیده ام و آن اینکه : بر خلاف نظر شما بیانیه در جوهر خود ، امید به گزینش راه آسان را ، آنهم از راه بند بازی بین قدرت جستجو می کند و هر که را که طرفدار حاکمیت توده ها شد و انقلاب و شورش را حق مردم شمرد ، " نا سازگار " ، " خشونت طلب " ، و به مانند شما به " شیخ " ی حواله می کند که بیانیه اش از ۱۵۷ سال پیش در جزوه ای کوچک در پیشانی صفحه اول اش نوشته شده است : " شیخی در اروپا می چرخد : شیخ کمونیسم * همه نیروهای اروپای کهنه ، متحدا برای تاراندن این شیخ ، به جهاد برخاسته اند: پاپ و تزار ، مترنیخ و گیزو ، رادیکال های فرانسه و پلیس آلمان * " (مانیفست حزب کمونیست ، ترجمه شهاب برهان ، ص ۴۰) و من اضافه می کنم : اما اکنون این " شیخ " نه در اروپا که در سراسر سیاره ما پرسه می زند. درست در خیابانهای ارزانتین ، نیویورک ، ونکوور کانادا ، سیدنی ، حلبی آبادهای تهران بزرگ و تبریز ، مشهد ، مکزوکوسیتی ، کلکته ، میدان فوزه سابق ، سبزه میدان رشت ، در شهرهای سیاه پوست نشین آفریقای جنوبی تا

خیابانهای نظام آباد ، میدان راه آهن ، اسلام شهر و خاتون آباد ، کردستان و بلوچستان ، خاوران ، امامزاده هاشم گیلان ، پاکستان ، کابل ، سلیمانیه ، بنگلادش و سرزمین ویران شده بم و در هر دوزخی که از رنج بیهوده تبار انسانی بپا شده باشد . درست در برابر حضور این شیخ ناپهنگام کمونیسم است که همه مخالفانش صف کشیده اند .

آقای بیژن حکمت ، نشنیده ای که می گویند : « جوجه ها را باید آخر پائیز شمرد؟ » حتما شنیده ای! این همه را نه امروز بلکه فردای سرنگونی رژیم ضد تاریخ جمهوری اسلامی ، می توان توضیح داد ، چه من یا شما باشیم یا که نباشیم . مشکل شما یا ما نه در « رادیکالیسم ضد لیبرالی » مان بلکه پافشاری و بکندگی مان در همان « شیوه های مذموم گشته » مان است که می گوییم : ما به امر اتحاد طبقاتی کارگران ، زحمتکشان و توده اعماق ، تکوین بلوک طبقاتی سوسیالیسم کارگری و ریشه دوانیدن کمونیست ها در خاک طبقه خود ، ارتباط و اتصال با طبقه خویش ، بعنوان مهم ترین نیاز فوری ، مبرم و حیاتی استراتژیک نگاه می کنیم و چپ کارگری هستنیم و بر خلاف جهت گیری امثال شما ، همانگونه که در اطلاعیه مورد اشاره شما آورده ایم : " ... طیف های گوناگون بورژوازی و فعالین و روشنفکران متعلق به آن درشرایبی که عمق مطالبات مردم از چهارچوب مفرورمورد نظراتها فراتر می رود ، باعزیمت از " اصل کمترین تکان " امادگی آن را دارند که پرچم ادعائی دموکراسی سیاسی ، را بر زمین افکنده وازشعار "دموکراسی" تنها برای تهی کردن آن سود جویند. شعارهای نان ، آزا دی ، برابری ... و وجود جنبشهای اجتماعی گوناگون (بویژه جنبش کارگری ، جنبش زنان و جنبش اقلیتهای تحت ستم) ، بسترناسبی برای مدافعان راستین دموکراسی برای شکل دادن به یک راهکار دموکراتیک ، رزمنده ، رهائی بخش و منکی بر خود مردم زحمتکش فراهم می نماید." امثال شما نیک می دانند که ما گذشته سیاسی و عملکرد خود را تا به امروز، آنهم به دفعات به نقد کشیده ایم وازاین کارخسته هم نمی شویم * ما به حاکمیت مردم باور داریم وهمان نیرویی هستنیم که با جته کوچک مان درست ازفردای روی کار آمدن فاشیسم مذهبی ، فریاد بر آوریم : " انقلاب مرد ، زنده باد انقلاب " و بی باکانه ، حیاطمان را با شنای خلاف جریان آغاز کردیم * پس ما به یک جهت " سنت چپ " را با خود داریم و هر چند در این راهیمایی ، خیلی ها مان بارها بر زمین خورده ایم بیعبارتی ازاسب افتاده ایم ولی ازاصل نیافتادیم وامید مان بر آنست که " نسل جوان " برآمده ازانقلاب اشتباهات چپ را در کنکاشهای نسل خود دگرباره تکرار نخواهد کرد * لا اقل ما چنین می خواهیم که تکرار نگردد. اما پیام جمهوری خواهانی از نوع شما ، به مردم ما این بوده و است که نشان بدهید ، همچنان به این رژیم امید است و باید چون حکیم فرموده : غلط کرد که انقلاب کرد " سه ، سه بار، نه بار غلط کردیم که انقلاب کردیم " (مهندس بازرگان) و اگر هم امروز این امید با شرکت در انتخابات و نه " رفراندوم " که شما از پیش آنرا " مطلوب " نیافتید * چرا که نوعی " واژگونی " ، براندازی " و بار " سلبی " را با خود داشته و دارد ، هر چند تا به امروز فراهم نشد ، فردایی در کار خواهد بود که این رژیم طبق قانون اساسی " و " ظرفیت های موجود " درون آن از قبل همین رژیم به مردم و اراده آنان تن خواهد داد * پس دست به ترکیبش نزنیم و " ناامنی " بیازنیابیم * این است جان کلام شما ! حافظ خوش سخن چه نیکو می سراید : « نقد ها را بود آیا که عیاری گیرند * * * همین حد بگویم : که عیار شما با گز ما نمی خواند و چه خوب هم است که نخواند * زیرا که ما از دو جنس ایم *

در یک کلام : ما از نقد شما به اطلاعیه سازمان مان ، نگرانی به خود راه نمی دهیم ، از آن تعجب هم نمیکنیم . یادتان است وقتی به شما و همفکرانتان می گفتیم : شکست پروژه استتاله و اصلاح رژیم ولایت فقیه حتمی است ، بر ما میثوریدید و ما را آرمانگرایان بدور از واقفیات زمینی !! مینداشتید ؟ آقای " حکمت " ما حکمت شما را نمی پذیریم چرا که بیش از پیش به عزم و آگاهی توده های اعماق باور داریم و به آن دل گرم هستنیم . برای ما مبارزه برای آزادی و دموکراسی از مبارزه برای برابری و عدالت اجتماعی جدائی ناپذیر است ، اگر این جرم است ما حاضریم با دل و جان " مجرم " شویم !

آبریل 2005

"ولفوفیتس" مشاور رامنزیلند

در مواردی این بانک ادعا کرده که بخشهای آموزش و بهداشت را توسعه داده است. باید گفت که این دروغی بزرگ بیش نیست. در سالهای اخیر در بسیاری کشورها، با خصوصی کردن این بخشها بوسیله دولت، موجب زیان بزرگی به امر آموزش شده اند. نمونه آن را میتوان در "زامبیا" مشاهده کرد. بانک جهانی دولت زامبیا را مجبور نمود تا بخش بهداشت و آموزش را خصوصی نماید تا بتواند بهره وام دولت را به بانک جهانی بپردازد این امر موجب گسترش انواع بیماریها و مرگ و میر در میان مردم این کشور گردید. این سیاست موجب کوتاه تر شدن متوسط عمر و انواع بیماریها و از مهمتر باعث پیدایش هزاران هزار بیسواد در جامعه خواهد شد، آنگاه همین شرکتها از این لشکر بیسوادان بعنوان نیروی کار بسیار ارزان در جهت بردگی مزدوری استفاده می کنند.

حال "ولفوفیتس" با داشتن شخصیت و خوی نظامی گری که از سال 1992 در عرصه سیاست ظاهر شده به ریاست بانک جهانی برگزیده میشود. وی در آن سال کارمند وزارت دفاع تحت ریاست دیک چینی بود و بعدها مطالعه و تحقیقاتی را پیش برد بنام: "Defence Planning Guidance" که در حقیقت مقدمات برنامه تهاجمی جنگهای پیشگیرانه بر علیه دول "محور شر" بحساب میآید و اینکه آمریکا نباید اجازه دهد قدرتی در جهان، همتا و یا تهدیدی برای آمریکا محسوب گردد. اگر چه این برنامه سالها پیش تنظیم شد اما بوش اکنون محتویات آن را بکار گرفته است، این سیاست، امروز تبدیل به قطب نمای دولت آمریکا شده است. چند سال پیش وقتی ولفوفیتس مشاور وزارت دفاع آمریکا شد، تمام اعتراضات و تظاهرات میلیونها معترض در سراسر جهان بر علیه جنگ عراق را ندیده گرفت و رهبران بسیاری کشورها را با لطافت الحیل به پشتیبانی از جنگ بر علیه عراق با خود همراه نمود و به اشغال عراق پرداخت، اما مردم عراق بجای گل با گلوله های آتشین مقدم آنان را گرامی داشتند. گرامی داشتی که هر روز شدت بیشتری یافته و ادامه دارد.

ولفوفیتس بنا داشت تا پس از اشغال عراق با استفاده از نفت به غارت گرفته شده این کشور، ابتدا مخارج جنگ را تأمین و سپس با همین پول پایگاههای چهارده گانه را در عراق بسازد، اما مقاومت مسلحانه در عراق "ولفوفیتس" را از استفاده نفت محروم نمود بطوریکه امروزه دولت آمریکا صدها بلیون دلار کسری بوجه دارد. بوجه ای که دولت آمریکا به مصرف جنگ و تخریب و غارت عراق رسانید و متعلق به مالیات دهندگان آمریکایی بود، میتوانست در راه بهبود خدمات اجتماعی، بهداشت و بناک مدارس در آمریکا شود. امروز موقعیت سیاسی و اخلاقی آمریکا در سراسر جهان دچار ضربات سنگین شده و این نشان دهنده آن است که "ولفوفیتس" شایستگی قرار گرفتن در رأس چنین موسسه جهانی را ندارند.

ولفوفیتس نه صلاحیت رهبری بانک جهانی را دارد و نه معنی مشکلات فقر و گرفتاری ملتهای جهان سوم را میداند، از همه مهمتر اینکه این شخص از احساس انسانی و عاطفه بری است و وجود وی در رأس چنین موسسه ای موجب فقر و مسکنت و جهل و بیماری بیشتر برای میلیونها انسان خواهد شد.

باید گفت که بانک جهانی برایش اهمیت چندانی ندارد که "ولفوفیتس" بی تجربه است و یا در امر اداره کردن با شکست روبرو شده و یا اینکه توقعات نظامی وی در عراق با شکست فاحش روبرو شده است، آنچه که برای بانک جهانی مهم است این است که "ولفوفیتس" انسانیت ندارد و فاقد وجدان است. او میتواند با فرصت طلبی خود، از زجر و ستم میلیونها انسان در سراسر جهان منفعت مادی برای بانک جهانی فراهم کند. او میتواند با دادن وامهایی با بهره های سنگین به کشورهای جهان سوم، آنان را در ورشکستگی نگه دارد و آنگاه که از باز پرداخت آن عاجز ماندند با متهم کردن آنان به فساد، دست به تغییر دولت در این کشورها بزند و دولتهائی وابسته به آمریکا را بصورت برده در خدمت سیاست خارجی آمریکا برای "نشر دموکراسی" بر سر کار آورد، آنچنانکه در گرجستان، اوکراین، افغانستان و عراق شاهد بوده ایم. انتخاب ولفوفیتس به یاست بانک جهانی در خدمت این سیاست شوم و ضد بشری است.

ناظران اقتصادی و تحلیلگران سیاسی توقع این انتصاب را نداشتند، زیرا آنها با علم بر بی تجربگی وی در امور مالی و توسعه، و علاقه فاحش وی در راه اندازی جنگ عراق و اینکه امکان دارد تا پول ولفوفیتس از امکانات بانک جهانی بیشتر در خدمت اهداف سیاسی و اقتصادی دولت آمریکا استفاده کند، این انتصاب را بعید میدانستند. با وجود همه اینها بانک جهانی بر این امر توافق نمود. پس از جنگ جهانی دوم، تعدادی از موسسات آمریکایی و اروپایی، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را تأسیس نمودند تا با دادن وام به کشورهای زیان دیده اروپایی، آنان را در ساختن کشورشان کمک کنند. بانک جهانی در سالهای بعد گسترش یافت و پنج مجموعه بزرگ را نیز بوجود آورد و هم اکنون یکصد و هشتاد و چهار کشور در آن عضویت دارند.

بانک جهانی ادعا دارد که با دادن وام و مستشار به کشورهای مختلف میکوشد تا آنان را از فقر و عقب ماندگی نجات داده و سطح زندگی را در این کشورها بالا ببرد!! این بانک سالانه بیست میلیارد دلار به کشورهای مختلف جهان وام میپردازد و آنان نیز موظف اند برای امر موفقیت برنامه های بانک جهان، مشاورات و توصیه های این بانک را بپذیرفته و در ترکیبات ساختار اقتصادی خود تغییراتی بوجود آورند. این بدان معنی است که بانک جهانی تأثیر بزرگی بر روند سیاستهای این کشورها خواهد داشت. اهداف اصلی این بانک بین المللی را باید در تجلی نتایجی که در کشورهای مختلف بوجود آمده مشاهده نمود.

تا کنون هیچیک از کشورهایپای که از وام های این موسسه جهانی استفاده کرده اند نه پیشرفتهای اقتصادی و نه به استقلال دست یافته اند. این کشورها غالباً به فقر و فاقه اقتصادی دچار آمده و در نهایت در چنگالهای سپاه حکومتهای فاسد و استبدادی دچار آمده اند. زیرا اهداف اصلی این بانک نه توسعه و رفاه بلکه تسلط بر مالکیت و سرنوشت این کشورها بوده است. بانک جهانی با ارسال مستشارهای خود به بسیاری کشورها و با دادن رشوه های کلان به مسئولین و ثروتمندان این کشورها، آنان را وامیدارد تا با امضاء کردن قرار دادهای اسارت بار، وامهایی را با بهره های سنگین دریافت کنند. نتیجه دراز مدت این سیاست آن خواهد شد که نخست کشور در چنگال حکومتهای فاسد گرفتار شده و سپس نسلهای متوالی مردم آن کشور به پرداخت وام و بهره کمزشکن آن محکوم خواهند گردید. هم اکنون هر نوزادی که در برزیل متولد میشود "مادریزادی" هزاران دلار بدهکاری بر عهده خواهد داشت.

بهنگام وام دادن، بانک جهانی شرط میکند که این وامها باید در جهت عقد قرار دادهائی با شرکتها "هالیبرتون"، "بکتل"، "جنرال موتورز" و مورد استفاده قرار گیرد. این شرکتها نیز با استفاده از این وامها به ساختن شاهراهها، خطوط راه آهن، بار اندازهای مجهز و بطور کلی تاسیساتی دست میزنند که در خدمت صادرات و واردات کالاهای مورد نیاز اینان باشد. از آنطرف دولتها را وامیدارند تا به بهانه تعدیل اقتصادی به فروش زمینها، کارخانه ها و منابع ملی و دولتی به شرکتها بین المللی پرداخته با این دست آویز که آنان کار ایجاد میکنند. بدینوسیله موسسات مزکور کارگران ارزان را با شرایط بردگی بکار میگیرند و این در حالیستکه دولتها به ابزاری برای سرکوب این زحمتکشان و در خدمت بانک بین المللی در میآیند. شرکتها نفتی "آکسون اویل"، "شل" و هالیبرتون همیشه تا 90% وامهایی که به کشورها داده میشود را بخود اختصاص میدهند.

سرمایه گذاری این شرکتها بویژه آنگاه که در تاسیسات نفتی بکار رود حقیقتاً موجب نرازدی برای انسانها میشود. با گذاردن لوله های نفتی از میان خانه ها و مزارع مردم، با بیکار کردن و محروم کردن آنان از معیشت و زندگی خود، با فاسد کردن و به تباهی کشیدن مناطق زیادی بوسیله آلوده کردن آنجاها بامواد زائد نفتی و سایر مواد شیمیائی مسموم، الوده شدن رودخانه ها و چشمه های آب، و اینها همه بخاطر بدست آوردن سودهای سرشار برای بانک جهانی انجام میگردد.

ریشه های نافرمانی ترکیه در کجاست ؟

سرکوب تجمع مسالمت آمیز زنان در روز هشتم مارس در ترکیه سرآغاز تحول تازه ای بود که بسیاری از سیاستمداران اروپایی را به واکنش وا داشت. سرکوب آزادی خواهان، اقلیت های ملی و مذهبی پدیده تازه ای در ترکیه نیست و کشورهای امپریالیستی هم سالهاست بخاطر منافع اقتصادی خود هم آنرا پذیرفته اند هم با سکوت خود آنرا تایید کرده اند. اما دومولفه جدید وضعیت رابرای دولت ترکیه اندکی ناگوار کرده است که جا دارد اندکی بررسی شود. نخستین مولفه تلاش ترکیه است برای ورود به اتحادیه اروپا. بسیاری از کشورهای اروپای شرقی به خواسته های اتحادیه اروپا گردن گذاشته و همچون شاگردی ساعی تکالیف خود را انجام میدهند، اما جریانات اخیر ترکیه دال بر آنست که این شاگرد، چموش است و میخواهد اسب خود را بتازد بدون اینکه دقت داشته باشد که هراسی هم که تا به حال توانسته است بتازاند درسایه پذیرش قوانین بازی امپریالیسم بوده است و نه با تکیه بر نیروی مردمی و مقابله با وابستگی. اکنون بر سر این دوراهی نافرمانی و اطاعت، نقاط ضعف این دولت شوینست و بیغایت مرتجع به نوحوضکی برجسته و ابزارهای رویارویی اش بامشکلات کند میشود چراکه اربابان را طریقی دیگر در پیش است.

دولت ترکیه پس از پیش کشیدن اصلاحاتی آیکی بر روی کاغذ در عمل اما نه تنها همان اصلاحات را هم پیش نبرد بلکه در ادامه سرکوب آزادی بیش از پیش جدیت نشان داد. در پاسخ به پاره ای مسایل قدیمی بجای پذیرش جنایات و پوزش خواهی در پیشگاه تاریخ و مردم ستم دیده ترکیه، سرمایه و نیروی انسانی فراوانی بکار گرفته تا واقعیات راهچنان لاپوشانی کند. مثلا پس از سالها پی گیری نهادهای حقوق بشر بین المللی در خصوص قتل عام بیش از یک میلیون ارمنه منطقه راناتولی بدست دولت عثمانی در جنگ جهانی اول، ترکیه حاضر نشده است حتی کلمات "جنایت"، "نسل کشی"، "یا قوم کشی" را بپذیرد و نه تنها شرایط جنگی، کشتار متقابل و کشتار مسلمانان بدست ارمنه را پیش کشیده است بلکه به کمک مورخین و محققین قلم به مزد خود در پی واژگون جلوه دادن حقایق تاریخی ایست که در آرشیوهای کشورهای اروپایی مدارک کافی برای اثبات آنها موجود است. یکی از این قلم به مزدها رییس بخش تاریخ و آرشیوهای ترکیه، آقای یوسف هالاقوزلو است که پس از نود سال که از آن جنایت تاریخی میگذرد باوقاحت هرچه تمامتر سعی کرده است رقم ارمنه ی به قتل رسیده را بین شش هزار پانصد تا هشت هزار پانصد اعلان کند و در عین حال گریز بزند که پانصد و نوزده هزار مسلمان را ارمنه کشته اند.

دولت کمالیستی که بر مخروطه های امپراطوری عثمانی بوجود آمد تاریخ ناسیونالیستی جدیدی راپایه ریزی کرد تا از دست دادن امپراطوری قدیم رابه نحوی جبران کند و غرور ملی کاذبی راه انداخت که تا به امروز از شفافیت پیدا کردن این جنایت تاریخی جلوگیری کرده است. آتاتورک در سال 1931 " انجمن تاریخ ترکیه " رابنیان گذاری کرد و هدفش این بود که برای ملت ترکیه گذشته شکوهمندی کشف کند. در پی گیری این هدف سعی کردند سومری ها، تروآها، اسکیتیها و یونانیان قدیم را ترکهای نخستین بنامند و به دانش آموزان تدریس کنند که نیاکانشان پدر همه فرهنگهای بزرگ بوده اند. سالهاست مشخص شده است که مسببین قتل عام سه پاشای عثمانی به نامهای: انور، طلعت و جمال بوده اند که از دوستان آتاتورک و کسانی بودند که موجب نابودی امپراطوری

عثمانی و کشتادن ترکیه به جبهه آلمان شدند و آتاتورک دونفرشان را در دولت خود به وزارت رساند. حتی به تلگرامی دست پیدا کرده اند که در آن آمده است: " خیابان ها پر از کشته زن و کودک است و ما نمی توانیم آنها رادفن کنیم." و در تلگرام دیگری رئیس دیپورت یهودیان در ارزروم می پرسد: " ارمنه دیپورتی را از بین ببریم یا منتقل کنیم." اما علیرغم همه مدارک مستدل، دولت ترکیه پس از سالها انکار اکنون صحبت از اینکه به ارمنه آسیب رسیده می کند!! از این مرحله تاپ ذیرش جنایت و موضع گیری رسمی، تا تغییر تاریخ نویسی که در آن تنها از جنایت ارمنه به مردم ترکیه نوشته شده است!! راه پس درازی را دولت ترکیه در پیش گرفته است که دیگر مورد قبول هیچ کس نیست. واژگونی تاریخی این جنایت ریشه دار تر از آن است که بتوان به آسانی بر اثراتی که بر چندین نسل گذاشته است نقطه پایانی گذاشت.

اخیرا هراندت دنیک، سردبیر تنها روزنامه ارمنی زبان آگوس در ترکیه در پاسخ به خواست آنگلامرکل، سیاستمدار آلمانی از مجلس مبنی بر محکوم کردن خلق کشی در ترکیه گفت: " از نظر من اگر حتی یک ترک تاریخ را بفهمد بهتر از آن است که لایحه ای در این رابطه در آلمان به تصویب برسد. این کار خاتم مرکل برای جلوگیری از ورود ترکیه به اتحادیه اروپاست و هدف دیگری ندارد."

مولفه دوم حضور امریکادر عراق و قدرت گرفتن کردهای آن کشور است که خاریست در چشم دو دولت ایران و ترکیه. در دو سال گذشته ترکیه سعی کرده است هرچه بیشتر به ایران و سوریه نزدیک شود. احمد نجات سزر، رییس جمهور ترکیه در سفر اخیرش بسیاری از اختلافات گذشته را با این دو کشور حل و فصل کرده است. فصل مشترک هر سه کشور مخالفت با پارگرفتن کردستانی آزاد و مستقل است. حتی عراق تحت اشغال امریکا بدلیل وضعیت ویژه ای که کردهای آن کشور پیدا کرده اند برای ترکیه، ایران و سوریه بسیار آزار دهنده شده است. ترکیه تلاش می کند با نزدیک شدن هرچه بیشتری به این دو کشور هم نارضایی خود را به امریکا و اروپا نشان دهد و هم تا آنجا که ممکن است وضعیت همیشگی سرکوب خلق کرد در ترکیه را همچون سابق حفظ کند و در همین رابطه است که با ایران موافقت نامه ای را امضا کرده است که طبق آن هریک از طرفین حق دارند علیه به اصطلاح کردهای شورشی در مرز مشترک دو کشور اقدام کنند، که البته معنی اش جز سرکوب حرکت های آزادی خواهانه و حق طلبانه این خلق محروم و ستمکش نیست.

آنچه بیش از هر چیز باعث سراسیمگی دولت ترکیه شده این است که در این دور اروپا مخصوصا بر این دو مساله متمرکز شده است. طبق کنوانسیون نسل کشی اتحادیه اروپا قتل عام ارمنه یک جنایت خلق کشی محسوب شده است، که داوری غیر قابل قبولی برای ناسیونالیستهای دواتشه ترکیه است. همین طورا است تصمیم گیری دادگاه حقوق بشر اروپا در مورد شکایت عبدالله اوچلان. اگر دادگاه تصمیم به تجدید محاکمه او بگیرد دولت ترکیه با بحران جدیدی روبرو خواهد شد و اگر در مقابل ترکیه کوتاه بیاید فعالیت هواداران اوچلان شدت خواهد یافت.

دولت ترکیه حدود یک قرن است که بجای تحقیق علنی این جنایت از یک پروژه ی " میهن پرستانه " دفاع کرده است.

هم اکنون نیز مدارک بسیار در دست است که نشان میدهد دولت ترکیه حاضر نیست دست از کرات های مظمنی چون قتل عام خلق کرد، سرکوب روشنفکران و دمیدن به تنور پان ترکیسم، ناسیونالیسم و شووینیسم بردارد. نزدیک شدن ترکیه به روسیه و

بقیه در صفحه 13

به استقبال اول ماه مه ، روز همبستگی اردوی متحد کار بر علیه سرمایه بشتابیم !

رفقای کارگر !

اول ماه مه تجلی عزم طبقه کارگر جهانی برای احقاق حقوق صنفی و سیاسی ، و روز مبارزه ی پیگیرین المللی برای رهایی از سلطه سرمایه فرامی رسد.

" کمیته ایرانی همبستگی اول ماه مه - 2005 " متشکل از گرایشات مختلف فعالین کارگری و نیروهای مدافع ، منافع طبقه کارگرو مبارزین جنبش سوسیالیستی امسال در خارج از کشوری کوشد، در عرصه بین المللی بیشترین تلاش را برای متحد کردن نیروها حول منافع طبقه کارگر ایران متمرکز نموده و با شرکت گسترده در جنبش سراسری اول ماه مه در کشورهای جهان صدای فریاد داد خواهی طبقه کارگر ایران را به گوش جهانیان برساند.

از این رو، این کمیته با پشتیبانی قاطع از خواستههای فعالین کارگری و کمیته ی پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری در ایران ، برای برگزاری مراسم آزاد و مستقل روز همبستگی بین المللی کارگران و مطالبه ی حقوق کارگران از سرمایه داران و رژیم اسلامی سرمایه، حمایت نموده و هرگونه تلاش برای ایجاد سازش بین جنبش کارگری مبارز با نهادها و ارگانهای ضد کارگری رژیم اسلامی و ایجاد تفرقه در صفوف جنبش کارگری را رد می نماید.

کارگران مبارز !

امسال اول ماه مه در شرایطی فرا می رسد ، که ورشکستگی و ویرانی اقتصادی و سیاستهای خصوصی سازی رژیم اسلامی با بیکار سازی ها و فقر گسترده؛ کارگران را به لبه پرتگاه مرگ و زندگی کشانده است. این شرایط بدون تحول اساسی در اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور و بدون سرنگونی رژیم اسلامی سرمایه و نظام سرمایه داری به نفع کارگران تغییر نخواهد یافت . با تاکید برآنکه، این تحولات اساسی نیز بدون مبارزه گسترده کارگران برای خواستههای روزمره شان امکان پذیر نخواهد بود. چه، از دل این مبارزات و پیشروی آن است که در جنبش طبقاتی ضد سرمایه توان و آماده گی کارگران ارتقاء یافته و سنگرهای نبردشان برای فرارفتن از نظام سرمایه داری استحکام می یابد.

رژیم اسلامی سرمایه و سرمایه داران، برای دفاع از نظم کنونی از هیچ اقدامی برای سرکوب جنبش کارگری فرو گذار نکرده و نخواهند کرد. از همین رو مبارزات کارگری بر سرخواستههای معیشتی با مبارزه برای آزادیهای سیاسی در ایران پیوندی عمیق یافته و همبستگی متقابل جنبش کارگری با جنبش های دمکراتیک و مستقل را ، با خواست کار، نان ، آزادی و برابری به امری حیاتی مبدل ساخته است

از اینرو " کمیته ایرانی همبستگی اول ماه مه - 2005 " همه گرایشات و نیروهای مدافع منافع طبقه کارگر و فعالین جنبش برابری طلبانه را فرا می خواند: که برای تقویت

همبستگی و مبارزه ی متحدانه و پاسخ آگاهانه و عملی به نیازهای حیاتی جنبش طبقاتی ، دوچندان بکوشند که با بسیج همه امکانات مادی و معنوی و با تکیه بر سنت تاریخی - جهانی مبارزات اول ماه مه ، فریاد کارگران ایران را به گوش جهانیان برسانیم و در هر جا که هستیم در مارش اول ماه مه حضوری فعال داشته و اعلام داریم :

1 -- جمهوری اسلامی با سرکوب آزادیهای سیاسی مانع عمده بر سر راه ایجاد تشکل های مستقل و آزاد کارگری است . کارگران ایران از حق تشکل مستقل کارگری محرومند و دخالتی در تعیین سرنوشت خود ندارند؛ ما از مبارزه کارگران ایران برای ایجاد تشکل مستقل و آزاد کارگری پشتیبانی می کنیم.

2-- کارگران ایران از حقوق و دستمزد کافی برای تامین حداقل امکانات معیشتی خود و خانواده شان محرومند؛ ما از مبارزه کارگران ایران برای امنیت شغلی و دستمزد کافی متناسب با سطح تورم پشتیبانی می کنیم.

3 -- کارگران ایران تحت قوانین کار ایران محکوم به نابرابری حقوقی اند، زنان کارگر مورد تبعیضات جنسیتی قرار دارند و کودکان کار محروم و بی پناه استثمار می شوند؛ ما خواهان برابری حقوقی فارق از جنسیت و ممنوعیت کار کودکان و محکوم نمودن جمهوری اسلامی بعنوان ناقض آشکار حقوق انسانی در مجامع بین المللی هستیم.

4-- در راستای دفاع از مطالبات و خواستههای کارگران کشور و در همبستگی بین المللی ، " کمیته ایرانی همبستگی اول ماه مه " در کشورهای مختلف؛ همه تلاش خود را برای جلب گسترده ترین پشتیبانی ها از متحدان جهانی کارگران، حول خواسته های بالا بخدمت می گیرد .

زنده باد اول ماه مه (11 اردیبهشت) روز
همبستگی جهانی کارگران

کمیته ایرانی همبستگی اول ماه مه - 2005

15 آوریل 2005



اعتصاب معلمان در خوزستان

به گزارش ایرنا جمعی از معلمان خوزستانی روز دوشنبه 22 فروردین در اعتراض به پرداخت نشدن مطالبات معوقه خود صبح دوشنبه از رفتن به کلاسهای درس خودداری کردند. معلمان نواحی چهارگانه اهواز و شهرستان شوشتر و نیز تعداد دیگری از شهرهای خوزستان با شرکت در این اعتراض نمادین، خواهان پرداخت مطالبات معوقه خود شدند.

رئیس اتحادیه صنفی فرهنگیان اهواز در گفت و گو با ایرنا گفت: این حرکت اعتراضی با هماهنگی و دعوت این اتحادیه صورت گرفته و حدود نود درصد از فرهنگیان نواحی چهارگانه اهواز در زنگ نخست امروز با ماندن در دفتر مدرسه، از حضور در کلاسهای درس خودداری کردند.

"جاسم اژدری" افزود: فرهنگیان بر اساس اعلام قبلی زنگ اول فردا نیز در کلاسهای درس حاضر نمی‌شوند تا بدین وسیله اعتراض خود را در به بی‌توجهی مسوولان نسبت به پرداخت مطالبات معوقه اعلام کنند.

وی مجموع مطالبات پرداخت نشده فرهنگیان استان خوزستان تا پایان سال هشتاد و سه را حدود پانصد میلیارد ریال اعلام کرد و گفت: حدود چهارماه است که برای پرداخت این مطالبات از طرق مختلف مشغول پیگیری هستیم و به رغم وعده‌های مختلف مسوولان، هنوز این مطالبات پرداخت نشده‌است.

اخبار رسیده از برخی شهرستانهای خوزستان از جمله شوشتر و دزفول نیز حاکیست: برخی معلمان در ساعت اول درسی امروز دوشنبه در سرکلاس درس حاضر نشدند.

تا زمان مخابره این خبر دسترسی به مسوولان آموزش و پرورش برای پاسخگویی در این زمینه میسر نشد.

تجمع معلمان در مقابل مجلس

حدود صد نفر از معلمان حق التدریس صبح امروز (دوشنبه) در مقابل مجلس شورای اسلامی تجمع کردند. به گزارش خبرنگار ایرنا، تجمع این افراد در اعتراض به آیین‌نامه اجرایی وزارت آموزش و پرورش در مورد شرایط استخدام معلمان حق التدریسی که به گفته آنان با قانون مصوب مجلس مغایرت دارد، صورت گرفت.

تجمع‌کنندگان عنوان کردند که براساس مصوبه مجلس شورای اسلامی، کسانی که دارای سابقه هفت سال تدریس هستند، باید استخدام شوند، اما این قانون در مورد بسیاری از معلمان حق التدریس اجرا نشده است.

آنان مدعی شدند که بسیاری از این معلمان از کار برکنار شده و به جای آنها افرادی با دو تا سه سال سابقه جایگزین شده‌اند. تجمع‌کنندگان افزودند: با داشتن بیش از ده تا دوازده سال سابقه تدریس از کار منفصل شده‌ایم.

آنان اظهار داشتند: اولویت استخدامی رعایت نمی‌شود و مساله آزمون استخدام ادواری و سابقه کار در استخدام چهل هزار معلم حق التدریسی رعایت نشده است.

به گفته آنان، به رغم وعده‌های قبلی "حاج بابایی" نماینده مجلس و وزیر آموزش پرورش برای حل مشکل معلمان حق التدریس، تاکنون راهکار مناسبی برای رفع آن ارائه نشده است.

ریشه های نافرمانی ترکیه

بستن قراردادهایی بالغ بر یک میلیارد دلار با آن کشور، شوراندن احساسات ضد امریکایی که به تازگی ثمرات آن هم تاحدودی در میان روشنفکران طرفدار دولت و مخالف آن پدیدار شده است و بخصوص سرکوب آزادی های سیاسی همگی از سیاست جدید دولت خبر میدهند. در زمانی که اخیرا با عنوان " هجوم فلزی" منتشر شده امریکا به آنکارا واستامبول حمله کرده و آنها را از زمین برده است. در پاسخ به این جنایت یک خلبان ترک شخصا تصمیم میگیرد با هواپیمای خود که کلاهدک اتمی دارد واشنگتن را با خاک یکسان کند. این رمان در حال حاضر پرفروش ترین کتاب در ترکیه است. در واکنش نسبت به روشفکرانی که مشترکا گفته بودند خود را در خصوص همه این جنایات مقصرمیدانند ، گوندوز آلتان ، یکی از سیاستمداران سابق آنها را " بی هویت و بیمار روانی " خواند و کتابهای اورهان پاموک که گفته بود این جنایان حیثیت مملکت را به خطر انداخته اند به آتش کشیده شد.

این سرکوبها تا راس هرم قدرت عمل می میکند. اردگان، نخست وزیر علیه موسا کارت ، کاریکاتویست معروف بخاطر این که او را بشکل گربه ترسیم کرده بود شکایت کرد و ناشر را با شش ماه تا سه سال زندان روبرو ساخت و در تکمیل این سیاست ، منتقدین سیاست خود در کمیته مشورتی مسایل حقوق بشر نخست وزیر را یا اخراج کرد یا آنها را تحت فشار گذاشت تا خود کمیته را ترک کنند.

در مورد مساله قبرس هم دولت ترکیه سیاست متفاوتی ندارد همچنان راف دنکتاش مهره آنست. راف دنکتاش کسی است که دولت ترکیه پس از حمله به شمال قبرس در سال 1974 بعنوان رئیس جمهور آن بخش ترک نشین بکارش گرفت . دنکتاش همان کسی است که به کمک گروه های ناسیونالیست- تروریست در دهه پنجاه با بمب گذاری علیه هموطنان خود حدود نیم قرن بر شمال قبرس فرمانفرمایی کرد . وهیچ کشوری در جهان به جز ترکیه آنرا به رسمیت نشناخت. درگذشت قرن که اهالی قبرس دست به تظاهرات زدند و خواهان قبرس متحد شدند ، دنکتاش با جمله : " حالا الاغ های ما قبرسی شده اند ." از در مخالفت وارد شد و منکر این بود که یک احساس ملی قبرسی هم میتواند وجود داشته باشد. او البته در انتخابات پارلمانی باخت ولی این امر هنوز نتوانسته است در قبرس تحول مثبتی را دپیی داشته باشد.

ناسیونالیسم ترکی پایه و اساسش بر ناآگاهی تاریخی و رشد عمدی میهن پرستی کور سرزمینی و نژاد برتر گذاشته شده است. هم اکنون با رشد بنیادگرایی در ترکیه چهره ملی ساختن از اتاتورک هم تا حد زیادی رنگ باخته است. در ایجاد شرایط کنونی هر دو جریان سهیمند و نه قصد دارند و نه میتوانند آنرا تغییر دهند زیرا خانه از پای بست و بران است !

آوریل 2005